

از پان تر کیسم تا نژادپرستی  
صفحه ۲  
نماینده‌گی مجلس؛ وظیفه‌ای ملی یا محلی؟  
صفحه ۲  
موضوع مطبوعات ترکیه نسبت به فرقه دموکرات  
صفحه ۶

جنوب سودان، حق  
تعیین سر نوشت و  
تسری به ایران  
صفحه ۷

## درنگ‌هایی بر مقوله "حق ملل در تعیین سر نوشت" لنین

بابک امیر خسروی



نقشه فرانسوی از ایران عصر صفوی مربوط به سال ۱۷۰۵

بابک امیرخسروی از جمله اعضای سرشناس حزب توده است که عمری را در راه آرمان سوسیالیستی گذراند و اکنون با نگاهی انتقادی به عملکردهای این حزب می‌نگرد. وی در این نوشته به بررسی اثرات گرت‌برداری ناآگاهانه از تعالیم مارکسیستی-لنینیستی در زمینه اقوام، در ادبیات سیاسی ایران پرداخته و با تفکیک ماهیت کشورهای استعمارگر و ملت‌های یکپارچه نظیر ایران نشان داده که این همانندسازی‌ها از پایه و اساس متقنی برخوردار نبوده‌اند. وی در پایان می‌نویسد: "من خود آذربایجانی‌ام و به هویت آذری‌ام افتخار دارم. ولی مثل هر ایرانی از هر قوم و تبار به ملت ایران تعلق دارم و حراست از استقلال و تمامیت ارضی ایران را وظیفه خود می‌دانم."

خود بست. شاید هم ماجرای فرقه دموکرات آذربایجانی ساخته و پرداخته استالین - باقروف، در باب شدن این گونه مقوله‌ها، بی‌اثر نبوده است! هر چه بود، متأسفانه هرگز، نه حزب توده ایران و نه دیگر جریان‌های سیاسی چپ کشور ما، در اطراف این موضوع درنگ نکردند که آیا اساساً اصل "حق ملل در تعیین سر نوشت خویش" قابل انطباق با اوضاع و احوال و تاریخ ایران هست یا نه؟ متأسفانه ما این مقوله‌ها را چشم‌پسته و به تقلید و شباهت‌سازی با روسیه‌ی تزاری تکرار و تبلیغ کردیم. اصلاً روی این نکات درنگ نشد که آیا این شباهت‌سازی با روسیه‌ی تزاری، پژواک واقعیت تاریخی ایران هست یا نه؟ آیا در ایران، واقعاً رابطه "ملت سلطه‌گر" و "ملل زیرسلطه" برقرار بوده است؟ هرگز درباره این موضوع درنگ نکردیم که این مباحث در نوشته‌های لنین، حتی در مورد روسیه به چه معنا بود و اساساً گنه فکری او چه بوده است؟ و چه محدودیت‌ها و چه تنگنمایی داشته است؟ و به‌ویژه، آن‌گاه که پس از "انقلاب اکتبر" لحظه‌ی عمل فرا رسید، چگونه رفتار کردند؟ متأسفانه این‌گونه پرسش‌ها و مسائل در کشور ما کم مطرح شده و کم مورد بررسی قرار گرفته است. خوشبختانه در سال‌های

اجتماعی"، "دوره‌بندی‌های تاریخی"، "مبارزه طبقاتی"، "راه رشد غیر سرمایه‌داری و سمت‌گیری سوسیالیستی" و بسیاری دیگر منبع اصلی دانش تئوریک حزب نیز طی دهه‌ها، تماماً برگرفته از تشریحات، مباحث و کتب تبلیغی و ترویجی تهبه و دستچین شده در انستیتوهای گوناگون اتحاد شوروی بود. شایان توجه است که مقوله‌ی "حق ملل در تعیین سر نوشت خویش" در حزب توده ایران تنها از مقطعی از تاریخ آن باب و وارد اسناد شد. هم‌زمان با آن، اصطلاح ایران‌کشوری است کثیرالمله نیز که روی دیگر همان سکه بود با آن گره خورد و آرام آرام در جامعه‌ی سیاسی کشور رخنه کرد. با پیدایش دیگر سازمان‌های چپ، آن‌ها نیز این مقوله‌ها را در برنامه‌های خود گنجانده و گاه با تعصب بیش‌تر از خود حزب، مدافع دوآتشه‌ی آن‌ها شدند.

می‌گویم از مقطعی، زیرا تا اوایل دهه ۳۰ در مطبوعات و اسناد حزب توده ایران از این خبرها نبود. نه اشاره‌ای به این اصل می‌شد، چون موضوعیتی نداشت و نه از ایران به گونه "کشور چندملتی" سخن می‌رفت که چنین چیزی واقعیت نداشت. در اوایل دهه ۳۰ پس از اعلام این که حزب توده ایران حزب مارکسیست-لنینیست است، این پیراهه‌ها را به

جامعه سیاسی ایران از طیف‌ها و گرایش‌ها و باورهای سیاسی گوناگون، عمدتاً از طریق نشریات تبلیغی و تهیه‌ی حزب توده‌ی ایران با مقوله‌هایی نظیر "حق ملل در تعیین سر نوشت خویش"، آشنا شده است. از همین قرار است فرمول "ایران کشور چندملتی" (کثیرالمله) و با مفاهیم و فرایافته‌های سیاسی-اجتماعی و اقتصادی فراوان دیگر از قبیل: "زیربنا و روبنا"، "شکل‌بندی‌های اقتصادی -



# نمایندگی مجلس؛ وظیفه‌ای ملی یا محلی؟

داود دشتبانی

کارشناسی موجب شده تا توسعه در کشورمان به صورت کاریکاتوری پیش رود و شاهد رشد بی‌منطق و بی‌بشترانه کلان‌شهرهای تهران، تبریز، اصفهان، شیراز، اهواز، مشهد و شیراز و ضعف و توسعه‌نیافتگی در سایر بخش‌های کشور باشیم. عدم توزیع متناسب و منطقی امکانات موجب شده تا احساس تبعیض و محرومیت در بخش‌هایی از کشور شکل بگیرد و در مناطقی که اقوام در آن‌ها سکونت دارند این امر در ابتدا توسط نیروهای بیگانه و هواداران آنها و سپس توسط برخی افراد ناآگاه و مغرض به یک نگاه هدفمند و برنامه‌ریزی شده برای نگرداشتن اقوام در محرومیت نسبت داده شده، حال آنکه متأسفانه توسعه‌نیافتگی و محرومیت امری نیست که اختصاص به اقوام داشته باشد و در گوشه و کنار کشور شاهد چهره زشت آن هستیم. روستاهای استان فارس، بوشهر و هرمزگان و کرمان که در این نگاه غرض‌ورزانه می‌بایست برخوردارترین مناطق کشور باشند از محروم‌ترین مناطق هستند و واقعیت تلخ زندگی ۶۰ هزار روستایی کپرنشین در استان کرمان نشانگر این امر است. ۱. دوم آنکه نمایندگی مجلس شورای اسلامی برخلاف صورت محلی آن یک وظیفه ملی است و با وجود فرهنگ نادرستی که در این زمینه شکل گرفته نمایندگان مجلس تقریباً هیچ وظیفه محلی و منطقه‌ای برعهده ندارند؛ در واقع هر نماینده که از طرف "بخشی از ملت" به نمایندگی برگزیده می‌شود در مقابل خداوند و "تمامی ملت ایران" سوگند یاد می‌کند که ضامن حسن اجرای قانون اساسی و تأمین منافع و مصالح ملی باشد. مرور وظایف نمایندگان نشان می‌دهد که نمایندگان مجلس هیچ اختیار محلی در عزل و نصب مدیران، عمران و جذب امکانات برای حوزه انتخابیه و حل و فصل مشکلات شخصی مردم حوزه انتخابیه‌شان ندارند و آن چه که هم‌اکنون جزء لاینفک وظایف نمایندگی شمرده و به آن عمل می‌شود نه از وظایف ذاتی نمایندگان، بلکه اختیاراتی است که نمایندگان به واسطه "اختیار ملی" که از آن برخوردارند و به آنان امکان ریزنی با مدیران ملی را می‌دهد کسب می‌کنند و برای حل و فصل این امور از آن بهره می‌برند. این شرایط به نزول شأن نمایندگی از جایگاه قانونگذار و ناظر بر توسعه و پیشرفت ملی و ضامن رعایت حقوق ملت، به یک کارگزار محلی شده است.

نمایندگانی که می‌بایست برنامه توسعه و رشد و شکوفایی در سطح ملی را بنویسند و به تصویب برسانند پیگیر آسفالت راه فلان روستا هستند یا به جای آنکه مراقب قراردادهای معاهدات دولت با کشورهای بیگانه باشند که خلاف مصالح ملی نباشد به دنبال استخدام و وام گرفتن فلان فرد در حوزه انتخابیه اش هستند و به جای نظارت بر حسن اجرای قوانین و برنامه‌های توسعه دنبال این و آن وزیر برای جابجایی فلان مدیر محلی هستند و در نهایت نیز این دین آنان را از نظارت اصولی بر کارکرد وزرا باز می‌دارد. از بین رفتن تعهد ملی نمایندگان صدمه جدی را به توسعه پایدار و همه‌جانبه کشورمان زده است و همواره در هنگام تصویب برنامه‌های بودجه شاهد آن هستیم که طرح‌هایی بدون توجیه اقتصادی و اجتماعی و صرفاً به علت توان لایبگری برخی نمایندگان وارد برنامه بودجه می‌شود و طرح‌های ملی که منافع آن نصیب عموم ملت می‌شود چون در قالب یک حوزه انتخابیه نمی‌گنجد از سوی نمایندگان مورد بی‌مهری قرار می‌گیرد یا از بودجه آن کاسته می‌شود. ۱. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به: ناهید کوه‌شکاف، جغرافیای توسعه و جغرافیای قومی در برنامه‌های عمرانی دولت، فصلنامه گفتگو، شماره ۴۳، مهر ۸۴، ص ۳۹

موجی از جوسازی‌ها را در فضای انتخاباتی شاهد هستیم. نامزدهای انتخاباتی دانسته یا ندانسته برای جلب و کسب آرا دست به بیان مطالب و سخنانی می‌زنند که یا از ریشه و منشأ آنها بی‌اطلاع و بر اثرات این سخنان در بلندمدت ناآگاهند یا اینکه دستیابی به این مناصب سیاسی بیش از مصالح عمومی و ملی برایشان دارای اهمیت است. متأسفانه نامزدهای انتخاباتی که بعضاً خود از مدیران ملی هستند و به آمار و اطلاعات لازم دسترسی دارند تلاش می‌کنند با ارائه اطلاعات نادرست از نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی با تحریک احساسات عمومی آرا مردم را کسب کنند؛ حال آنکه توجه به دو نکته در این میان دارای اهمیت است:

نخست آنکه توسعه‌نیافتگی و عدم توزیع متناسب امکانات و ناکارآمدی برخی ساختارهای اداری و اجتماعی و عدم توجه به برخی از مطالبات فرهنگی اختصاص به شهر و منطقه خاصی ندارد و متأسفانه در گوشه و کنار کشور به وضوح دیده می‌شود و این امر به خودی خود نشانگر آن است که عمد و برنامه ویژه‌ای برای آن وجود ندارد و ریشه آن را باید در جای دیگری جستجو کرد. از آغاز شکل‌گیری دولت مدرن در ایران و نگرارش و اجرای نخستین برنامه‌های توسعه هیچ نگاه تبعیض‌آمیزی به مناطق قومی در ایران وجود نداشته و همواره تلاش شده که به زعم طراحان آن توسعه به صورت متناسب در سرتاسر کشور توزیع شود. به همین علت است که شاهد هستیم از همان ابتدای نگرارش طرح‌های توسعه در دهه بیست و سی علی‌رغم وجود اتحاد جماهیر شوروی و بسته بودن مرزها با این کشور و خطرات احتمالی که از جانب این ابرقدرت همسایه، کشورمان را تهدید می‌کرده شهر تبریز به عنوان یکی از قطب‌های اصلی صنعتی کشور تعریف شود و در پایان حکومت پهلوی تبریز پس از تهران دومین شهر صنعتی کشور بوده است و یا در نخستین برنامه توسعه کشور دشت مغان در استان فعلی اردبیل و آذربایجان شرقی آن دوران به عنوان قطب کشاورزی کشور تعریف می‌شود که تاکنون نیز کشت و صنعت مغان را در زمره بزرگترین و بهترین مجموعه‌های کشاورزی کشور حفظ کرده است. اما ناکارآمدی ساختار اداری و عدم وجود برنامه‌های



بحث اقوام در تاریخ معاصر ایران همواره به عنوان پدیده‌ای سیاسی مورد توجه قرار گرفته و عموماً نیز در پیوند با نگاه‌های بیگانگان و گروه‌های سیاسی معارض بوده است. این امر صدمه جدی به این بحث اجتماعی و فرهنگی مهم و حیاتی، که با هویت، منافع و امنیت ملی ما پیوند دارد زده است و هم‌اکنون نیز نگاه‌ها و برداشت‌های احساسی و بدون پشتوانه علمی آن را تهدید می‌کند.

بی‌شک نمی‌توان بر تفاوت‌های اقوام ایرانی و ویژگی‌های متنوع فرهنگی آنان چشم پوشید اما در عین حال پیوندهای مشترک و مستحکم نیز وجود دارد که ایران را به عنوان یک کل واحد سیاسی و فرهنگی از کوران حوادث و تحولات به در برده و هویت مستمر آن را در طول هزاران سال بر پایه‌های مشخص و معینی استمرار بخشیده است. تنوع فرهنگی جامعه ایرانی نیز هیچ‌گاه به خودی خود تهدیدی برای وحدت و یکپارچگی اش نبوده و همواره بر غنای آن افزوده است؛ اما آن‌گاه که عامل بیگانه یا اغراض سیاسی جاه‌طلبانه فردی تلاش کرده تا این تفاوت را به تعارض بدل کند و از تنوع فرهنگی در جامعه ایران برای سلطه‌جویی و تفرقه و جدایی بهره برد نتیجه‌ای جز فاجعه و خیانت و اتلاف سرمایه‌های مادی و معنوی این مرزوبوم در پی نداشته است؛ پیداست که چنین فضا‌هایی صرفاً در غیاب خرد جمعی و منطق و برپایه جوسازی و تحریک احساسات عمومی شکل می‌گیرند.

همواره مرزهای یک قلمرو سیاسی حساس و چالش‌برانگیز هستند و در دوران ضعف و خطر همسایگان قدرتمند، بهانه‌جو و سلطه‌طلب چشم طمع به آن دارند؛ سکونت اقوام ایرانی در جوار مرزها که عموماً نیز دنباله قومی آن‌ها در کشورهای همجوار قرار دارد در برهه‌های مختلف موجب شده تا همسایگان ما ادعاها و مباحثی را مطرح کنند که در واقع تنها ریشه در توسعه‌طلبی آن‌ها دارد اما در ظاهر ادعاها و توجیهات فرهنگی و اجتماعی برای آن تراشیده می‌شود. غائله فرقه دموکرات آذربایجان که توسط استالین هدایت گردید یا ادعاهای قومی صدام طی هشت سال دفاع مقدس بر خوزستان و حمایت برخی کشورهای عربی از گروه‌های تروریستی در بلوچستان به بهانه‌های مذهبی و قومی را می‌توان از آن جمله بر شمرد؛ سواستفاده گروه‌های سیاسی عموماً مارکسیست از مسئله اقوام در ابتدای شکل‌گیری جمهوری اسلامی نیز که تلاش می‌کردند معارضه سیاسی خود را پشت این مسئله پنهان کنند از آن جمله است. آگاهی به این ریشه به هیچ وجه توجیهی برای کتمان و انکار ضعف‌ها و کاستی‌های داخلی نیست اما می‌تواند راهنمای تحلیل‌گران و ناظران منصف باشد تا معرضان ناشانی نادرستی را برای حل کاستی‌ها به آنان ارائه ندهند.

قدرت‌های خارجی و همسایه هر چند هیچ‌گاه نتوانستند به خواست خود در ایجاد تفرقه میان اقوام ایرانی نائل آیند اما تأثیر ناخودآگاهی را بر ذهنیت عمومی باقی گذاشته‌اند که گهگاه خود را نشان می‌دهد و همچنان توسط گروه‌ها و جریان‌ها و برخی افراد قدرت طلب بی‌جویی می‌شود. عموم مباحث مطرح پیرامون اقوام ریشه در تحریکات بیگانگان و به ویژه تعالیم مارکسیستی دارد و امروزه ناآگاهانه در ادبیات سیاسی از آن بهره برده می‌شود.

دور دهم انتخابات مجلس شورای اسلامی در پیش است و انتظار می‌رود تبلیغات نامزدهای راهیابی به مجلس طی دو ماه آینده افزایش یابد. متأسفانه جامعه ما به علت عدم شکل‌گیری و گسترش فضای سیاسی و غیاب احزاب و گروه‌های سیاسی با برنامه و شناسنامه مشخص، همواره

# از پان ترکیسم تا نژادپرستی

عایشه خُر

دکتر عایشه خُر (Ayşe Hür) محقق و روزنامه نگار ترک در سال ۱۹۵۶ در شهر آرتوین زاده شد پدرش از ترکان بالکان و مادرش اهل استانبول بود و هر دو به شغل آموزگاری مشغول بودند. در بخش تاریخ دانشگاه بوغازچی و بخش روابط و سیاست بین المللی تخصص خود را به پایان رساند. در سال ۲۰۰۵ تز خود را روی تاریخ اتحاد اروپا و سیاست های صلح طلبانه و مسائل ارمنه در انستیتو آتاترک همان دانشگاه نوشت. در روزنامه های طرف، رادیکال، آگوس و مجلات مختلف به نوشتن تاریخ اجتماعی و سیاست مشغول است. خانم عایشه خُر در روزنامه طرف ستونی دارد با نام دفتر تاریخ که مطالب هفتگی خود را در خصوص مسائل ترکیه و تاریخ تر آن ستون می نویسد که در اینترنت نیز به نشانی [www.taraf.com.tr/ayse-hur](http://www.taraf.com.tr/ayse-hur) قابل دسترسی است. در این مقاله عایشه خُر در تاریخچه کوتاهی از پان ترکیسم و نژادپرستی در ترکیه و گرایش حکومت به آن و شیوه های نظریه پردازان نژادپرستی که همواره زیر چتر حمایت حکومت بوده اند آشنا می سازد. هر چند نویسنده هیچ اشاره ای به قتل عام های صورت گرفته از کردها، علوی ها و ارمنه ترکیه نمی کند اما همین اندک هم در فضای ترکیه بسیار جسورانه تلقی می شود اگر بدانیم به تازگی هرات دینک روشنفکر ارمنی توسط یکی از جوانان هوادار ترگ های خاکستری به قتل رسید و اورهان پاموک نویسنده و برنده جایزه نوبل نیز در فهرست ترور گروه های افراطی قرار داشته است. همزمانی تلاش های نژادپرستانه دولت و سرکوبها و قتل عام های قومی در دهه ۳۰ میلادی از نکات جالب این مقاله است.

مدنیت مصر را ترکها بوجود آورده اند. افراد دورویی که نام یونانی گرفته اند و اهالی اصلی و اولین صاحبین حقیقی آناتولی بودند اجدادشان ترک هستند.

شبهه این نظریه را در سال ۱۹۲۲ مصطفی کمال آتاترک در آدانا بزبان آورده بود. این نظریه محصول روانی دفاع در برابر تلقی تحریک آمیز غربی، مبنی بر درجه ی دوم بودن نژاد ترک بود واز دیگر سو غرور خرد شده شان را که با سقوط امپراطوری عثمانی به وجود آمده بود ترمیم می کرد، و همچنین بدین وسیله میخواستند در آناتولی از حقوق تاریخی ادعا شده توسط مردمانی غیر ترک چون کردها، رومی ها و ارمنی ها که سعی در تصاحب آنجا را داشته اند جلوگیری کرده و به اهداف خود برسند.

## قانون سکونت

تصویب قانون سکونت در سال ۱۹۳۳ هموطنان را به دو گروه نژاد ترک و نژاد غیر ترک تقسیم کرد و همه را بوسیله قانون نام خانوادگی با نادیده گرفتن تفاوت های اصلیت و نسبیت، دین و مذهب و زبان مجبور به انتخاب نام خانوادگی ترکی نمود و نقش مهمی در همانندسازی هویت [هموطنان] بازی کرد.

در سال ۱۹۳۶ تئوری زبان خورشید (۹) مطرح شد که ادعا میکرد زبان ترکی ریشه تمامی زبانهای فرهنگی جهان است. این نظریه در ظاهر نژاد ترک را سازنده تمامی تمدنهای جهانی و در نتیجه والا ترین نژادها قلمداد میکرد اما در واقع می خواست بیان کند، که تمام خلقهای ساکن آناتولی در اصل ترک هستند و فقط به علت عوامل گمراه کننده ای چون زبان، دین و مذهب ترک بودن خود را فراموش کرده اند و در همین سالها بود که ستاره تئوریسین های نژادپرست افراطی چون حسین نیهال آتسیز (۱۰) و رها اوغوز تورک قان (۱۱) رو به درخشش گذاشت.

## انسان شناسی

با آشکار شدن اینکه مصطفی کمال [آتاترک] آثار متفکران نژاد پرستی چون آرتور دگوبینو (۱۲) و اویگننه پیتارد را با دقت تمام خوانده است، اگر به نقش نژاد در سخنان مصطفی کمال دقت شود در سخنانی چون "خوشبخت کسی که میگوید ترک هستم"، "یک ترک برابر با جهان است"، " جوانان ترک ... نیروئی که لازم دارید در خون اصیلی است که در رگهایتان جاریست" و "نژاد ترک در جهان زیباترین نژادهاست" عنصر نژاد هم با شاخصه های فیزیکی و هم با ایده هویت ملی همخوانی داشت.

در جهت واقعیت بخشیدن به سخنان آتاترک، با ایجاد مرکز معانیات انسان شناسی ترک، در میان اولین پروژه های کاریشان، "اندازه گیری جمجمه های جمع آوری شده از قبرستان قاراجا احمد" و تحقیق و پژوهش مقایسه ای روی کودکانی که از التقاط ریشه های متفاوت مثل ترک، ارمنی، یهودی و یونانی بوجود آمده اند، می توان نام برد. مجله دانستی انسان شناسی ترک که در زمان انتشار خود با ریاست افتخاری وزیران آموزش و پرورش در فاصله سالهای ۱۹۲۵/۱۹۳۹ منتشر میشد در مجلات چاپ این دوره خود برای استفاده از علوم انسان شناسی به عنوان یک وسیله علمی جهت اثبات برتر بودن نژاد ترک تلاش می کرد، نمونه های زیادی دال بر شکاندن و ترکاندن سر و جمجمه انسانها در آن دوره موجود است.

در سری کنفرانسهای ترتیب داده شده توسط حزب حاکم جمهوریخواه خلق (CHP) در بین سالهای ۱۹۳۵ - ۱۹۴۵ تیتربعضی از موضوعات بیان شده چنین بوده است: معانیات انسان شناسی بر روی تاریخ نژادی آناتولی، اقدامات اصلاح نژاد (اصلاح زن)، تحقیقات اولیه انسان شناسی بر روی مغز های ترکها، نقش وراثت در حفظ نژاد، و راه های پیشگیری از التقاط نژادی.

آفت اینان از فعالین اصلی نظریه تاریخ ترک برای نشان دادن اینکه ترکان نمونه کامل نژادی هستند در مقدمه پان نامه دکترای خود چنین می گوید: مصطفی کمال در میان کارهای

تمدن غرب را تا درجه تقلید رسانیده بودند، اشتیاق فراوانی برای کپی برداری از دیدگاههای علمی و ایدئولوژیک حاکم بر غرب از خود نشان می دادند و در نتیجه در سالهای ۱۹۳۰- یعنی دوران گسترش فاشیسم در جهان- ناسیونالیسم ترک نیز شعار "یک دولت، یک ملت، یک فرهنگ، یک پیشوا، یک دکترین، یک حزب" سرداد. برای حمایت از این نظرات یکسان سازی نیاز به کمک دیسیپلین های علمی چون تاریخ، باستان شناسی، زبان شناسی، علم اصلاح ژن (اوزنیک) و انسان شناسی بود تا بتوان به ایجاد نژاد واحد دست یافت. (واژه "اوزنیک" در سال ۱۸۸۳ از طرف فرانکیس گالتون که در جستجوی راههای پرورش جنین سالم بود، از ترکیب eus بمعنی خوب و genes بمعنی "زاینده" ابداع شد. "دانش اوزنیک" در "نمر بخش ترین" (!) شکل خود در آلمان نازی و ایتالیای فاشیست مورد استفاده قرار گرفت.)

## نظریه تاریخ ترک

در دوره جمهوریت اولین بخش ایجاد شده در دارالفنون، ( که از سال ۱۹۳۳ به دانشگاه استانبول تغییر نام داد ) بخش انسان شناسی بود. در سال ۱۹۳۳ نظریه تاریخ ترک که توسط افراد عالمی چون آفت اینان (۸)، حمدالله صبحی تانزی اور، سمیح رفعت، صدری مقصودی آرسال، رشید غالب، یوسف آقچورا و شمس الدین گون آلتای ترویج شده بود توسط آفت اینان موضوعات اساسی آن این گونه فرمولبندی گردیده بود. "اولین قوم برتر و مدنی بشریت، ترکهای هستند که وطنشان آلتایلار و آسیای میانه است." "اساس تمدن چینی را ترک ها پایه گذاری کرده اند." "در ایران و بین النهرین ترکها بودند که پیش از ۷۰۰۰ سال قبل از میلاد اولین دوره تاریخی را برای بشریت با برقراری نخستین جامعه مدنی با نامهای سومریان، آکدها و عیلامیان تشکیل دادند." "ساکنین دائمی دلتای مصر را ترکها بودند و مدنیت مصر را ترکها بوجود آورده اند." افراد دورویی که نام یونانی گرفته اند و اهالی اصلی و اولین صاحبین حقیقی آناتولی بودند اجدادشان ترک هستند." در سال ۱۹۳۶ تئوری زبان خورشید (۹) مطرح شد که ادعا میکرد زبان ترکی ریشه تمامی زبانهای فرهنگی جهان است. این نظریه در ظاهر نژاد ترک را سازنده تمامی تمدنهای جهانی و در نتیجه والا ترین نژادها قلمداد میکرد اما در واقع می خواست بیان کند، که تمام خلقهای ساکن آناتولی در اصل ترک هستند و فقط به علت عوامل گمراه کننده ای چون زبان، دین و مذهب ترک بودن خود را فراموش کرده اند و در همین سالها بود که ستاره تئوریسین های نژادپرست افراطی چون حسین نیهال آتسیز و رها اوغوز تورک قان رو به درخشش گذاشت.

در سال ۱۹۳۳ نظریه تاریخ ترک توسط آفت اینان اینگونه فرمولبندی گردیده بود. "اولین قوم برتر و مدنی بشریت، ترکهای هستند که وطنشان آلتایلار و آسیای میانه است." "اساس تمدن چینی را ترک ها پایه گذاری کرده اند." "در ایران و بین النهرین ترکها بودند که پیش از ۷۰۰۰ سال قبل از میلاد اولین دوره تاریخی را برای بشریت با برقراری نخستین جامعه مدنی با نامهای سومریان، آکدها و عیلامیان تشکیل دادند." "ساکنین دائمی دلتای مصر را ترکها بودند و مدنیت مصر را ترکها بوجود آورده اند." افراد دورویی که نام یونانی گرفته اند و اهالی اصلی و اولین صاحبین حقیقی آناتولی بودند اجدادشان ترک هستند." در سال ۱۹۳۶ تئوری زبان خورشید (۹) مطرح شد که ادعا میکرد زبان ترکی ریشه تمامی زبانهای فرهنگی جهان است. این نظریه در ظاهر نژاد ترک را سازنده تمامی تمدنهای جهانی و در نتیجه والا ترین نژادها قلمداد میکرد اما در واقع می خواست بیان کند، که تمام خلقهای ساکن آناتولی در اصل ترک هستند و فقط به علت عوامل گمراه کننده ای چون زبان، دین و مذهب ترک بودن خود را فراموش کرده اند و در همین سالها بود که ستاره تئوریسین های نژادپرست افراطی چون حسین نیهال آتسیز و رها اوغوز تورک قان رو به درخشش گذاشت.



ایدئولوژی پان ترکیسم به مفهوم اتحاد تمامی ترکهای ساکن در جغرافیای بزرگ از حوزه بالکان تا آسیای میانه، توسط روشنفکران ترک تبار ساکن روسیه چون اسماعیل گاسپیرنسکی (۱)، علی حسین زاده (توران)، احمد آقاییف (آقا اوغلی)، احمد جعفر اوغلی، محمد امین رسول زاده، ذکی ولیدی توغان (۲) و یوسف آقچورا (۳) به کشور عثمانی آورده شد. بخصوص کتاب سه طرز سیاست آقچورا (۱۹۰۴) که در زمان خود به رومانیک، عجیب و افراطی بودن تعبیر می شد، به مانیفست پان ترکیسم شهرت داشت روشنفکران دوره پایانی عثمانی و در راس آنها ضیا گوگ آلیپ (۴) را بسیار تحت تاثیر قرار داد. اما پان ترکیسم - و به تعبیر گوگ آلیپ "تورانگرایی" - بعد از دوران نبردهای رهایی بخش (۵) با موانعی جدی روبرو شد زیرا آتاترک معتقد بود که پان ترکیسم می تواند مناسبات ترکیه - شوروی را که با معاهده بی طرفی و دوستی مورخ ۱۷ ژانویه ۱۹۱۷ وارد فاز جدیدی شده بود، به خطر اندازد.

مجلاتی مانند بنی ترکستان، اودلو بورت، بنی قافقازیا و آذری تورک که در بین سالهای ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۱ از طرف آذری هائی که بعد از انقلاب شوروی در ترکیه ساکن شده بودند چاپ می شد یکایک توقیف شده و نحوه برخورد رسمی با ایدئولوژی نژادپرستی ترکی را سیاست چگونگی رابطه ترکیه با شوروی و آلمان تعیین و تغییر می داد.

در مارس سال ۱۹۳۱ مصطفی کمال [آتاترک] لانه های ایدئولوژیک پان ترکیسم یعنی "تورک اوجاقلاری" [کانون های ترک] را تحت کنترل فرقه جمهوریت خلق (CHF) (۶) در آورد و بعد از اتمام گنگره چهارم فرقه جمهوری خواه خلق در سال ۱۹۳۵، سازمان مطبوعات ترک، سازمان زنان ترک، سازمان افسران ذخیره ترک، سازمان ملی دانشجویان ترک، مراکز ماسونی ترک و نیز روزنامه یارین [فردا] - همراه با روزنامه نگارانی چون شوکت ثریا آی دمیر، یعقوب قدری قارا عثمان اوغلو، برهان آصف بلگه، و داد ندیم تور، اسماعیل حوسرو توکین و روزنامه کادرو به مدیریت محمد شوقی یازمان که از حزب جمهوری خواه مستقل (۷) - منحل در سال ۱۹۳۰ - حمایت کرده بودند، مجبور به کناره گیری از فعالیت شدند.

از این تاریخ به بعد موضع گیری در برابر نژادپرستی در چهارچوب چگونگی رابطه با اتحاد شوروی و دولت آلمان به شکلی پراگماتیک به همدیگر گره خورد. در این دوره نخبه گان کمالیست که دستیابی به شاخصه های



بزرگ دولتی شخصاً با نظریات تاریخی مشغول شد. در خصوص تحقیقات علمی در مورد تاریخ ملتی که آن‌ها را آزاد کرده بود به تاریخ دان‌ها و وظایفی داده بود... در سال ۱۹۳۶ تمایل خود را برای چاپ یک بوستر به مقدار زیاد در سراسر کشور در خصوص اندازه گیری از بدن انسان بیان کرد، وی مناسب دیده و مرا بدن امر تشویق کردند و امر کردند که این را از دولت خواستار شوم.

در نتیجه، این تلاش "عظیم نژاد پرستانه"، ۶۴ هزار نفر را زیر پوشش خود گرفت و با کمک همه جانبه نخست وزیری، وزارت امنیت ملی، وزارت بهداشت و وزارت آموزش پیش برده شد. اندازه گیری ها توسط پزشکان ارتش، پزشکان وظیفه، ماموران بهداشت و آموزگاران بدن شناسی (علوم تجربی) انجام شد سربازان به عنوان افراد افتخاری تحت اوامر آفت ایمنان قرار گرفتند.

در این تلاش "علمی" موضوعات راهبردی اینها بودند: اندازه گیری شاخصه های صورت اهالی ترکیه، اندازه گیری جمجمه های مردگان، اندازه گیری شاخصه های اعضای بدن انسان، تشخیص خصوصیات اخلاقی فرد از روی جمجمه سر، مقدار وزن مغز افراد و اشکال جمجمه و محاسبه شاخصه های چهره، چشم، چانه و بینی.

اما از اساس این تلاش حتی بصورت ظاهری هم با استانداردهای علمی همخوانی نداشت. با وجود تمامی دستکاری‌ها، نتایج بدست آمده با فرضیه های ایدئولوژیکی، در برابر واقعیاتی چون ساختار اجتماعی، سنن و رسوم، پرورش یافتن در روستا، زیستن در کناره های دریا، و خیلی از عوامل مختلف که می توان بیان کرد، زیر سوال می رفت. خلاصه هر زمان که می خواستند با نمونه های ممتاز خود ساخته، اکتشافات علمی را اعلام میکردند.

### بعد از درگذشت آتاترک

در بخش انسان شناسی که به دستور آتاترک در سال ۱۹۳۵ به دانشکده زبان و تاریخ و جغرافیای آنکارا نقل مکان کرد، با یاری دولت ترکیه تا پایان جنگ جهانی دوم تحقیقات علم اصلاح نژاد در برنامه شان گنجانده شد. (کمک دولتی همه جانبه در دوره حکومت نازیها در آلمان و حکومت فاشیستی در ایتالیا به طور گسترده ای شامل این نوع دانشکده ها شده بود) دقیقاً مثل اعمال امروزه حلاج اوغلو (۱۴) همانند فرضیه ها، مشاهدات، اندازه گیری ها، آزمایشات، تست ها که نشئت گرفته از مفاهیم جادویی از یک دوره بسته بود، کوشش شد تا واقعیات ایدئولوژیکی و متدولوژیکی را به حقایق علمی تبدیل کنند. در این مورد با اتکا به پژوهش های علمی، کتابها و مقالات زیادی نوشته، کنفرانسهای برگزار و نظریاتی که در بالا آورده شده [نظریه هائی که در بخش اول مقاله توضیح داده شد] به کتابهای درسی مدارس وارد گردید.

یک ارمنی عثمانی که مصطفی کمال نام خانوادگی دیل آچار را به او داده بود، زبان شناسی بلغاری با نام آکوپ مارتاریان بود. او در سال ۱۹۳۹ پس از پیوستن منطقه حاتای به ترکیه، با ایراد سخنانی در خانه خلق اسکندرون که عین سخنان امروزه حلاج اوغلو است چنین می گوید: "خیلی از اجتماعات انسانی در بعضی از ادوار تاریخ شان، زبان و مذهب خودشان را تغییر داده اند، امروزه ترکان حاتای که به زبان عربی سخن می گویند هیچ ارتباطی با نژاد سامی ندارند، به طور میانگین اندازه جمجمه سر آن‌ها ۸۵ است، آن‌ها اصلاً از نوادگان ترکان قدیمی برایکی سفال آلپ هستند. ترک گرائی کمالیستی امروز به آن‌ها هویت و منشاشان را نشان داده و از قوم ترک بودن را به آن‌ها آشکار کرده است." دیل آچار در نظر داشت کتابهایی در خصوص ریشه های مشترک نژادی بین ترکها و ارمنه تدوین کند.

در سال ۱۹۳۹ پرفسور دکتر مظاهر عثمان (اوزمان) (۱۵)

در کنفرانس اوژنیک (علم اصلاح ژن) حزب جمهوری خواه خلق ۱۹۳۹ در آنکارا چنین اظهار داشت: "شایسته نیست به جای باز سازی وطن، که از خیلی جهات بدان نیاز دارد، سعی در پرورش نسلی بی اصل و نسب بکنیم که در آینده ثمری جز پر کردن آسایشگاه ها، بیمارستان ها و بازداشتگاه ها نخواهد داشت. به همین خاطر افراد سالم را باید تشویق و مجبور کرد تا ادامه نسل دهند و به معلولان و ناقصان باید گفته شود که تو برای این وطن کافی هستی و ما را برای داشتن نسل بعدی از تو نیازی نیست"

در روزنامه حاکمیت ملی (اولوس) که روزنامه رسمی رژیم کمالیست شمرده می شد و همچنان در مجلات اولکو و در مجموعه انسان شناسی ترک که از سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۲۵ از طرف دانشگاه استانبول منتشر میشد در خصوص اصلاح نژاد مقالات بیشماری عرض اندام کردند و روی چک پول های ۵ لیره ای و ۱۰ لیره ای و تمبرهای پست عکس های گرگ خاکستری منتشر شد.

### حسین نهال آتسیز و رها اوغوز ترک قان

مهمترین شخصیت نژاد پرستی ترک بی هیچ شک و شبه ای حسین نهال آتسیز متولد ۱۹۰۵ اوت ۱۹۷۵ بود. در مجله ای که با نام آتسیز در بین سالهای ۱۵ مای ۱۹۳۱ تا ۲۵ سپتامبر ۱۹۳۲ توسط نهال آتسیز منتشر می شد در میان نویسندگان آن اشخاص مهمی چون فواد کوپورلو، ذکی ولیدی توغان، پرتو نایلی بوراتا، صباح الدین علی، نیهاد سامی بانارلی، اورهان شکی گوکای، عبدالباقی گولپینارلی و عبدالقادر اینان دیده می شد.

بعد از فوت آتاترک ستاره جدید نژاد پرستی در بین سالهای ۱۹۳۸ تا ۱۹۴۳ رها اوغوز ترک قان می باشد که ادیتور سه مجله ی نژادپرستی با نام های ارگنه نون، بوزقورد و گوگ بورو بود. ترک قان نویسنده اصلی این مجله ها با اسامی مستعار رها قورتولوش، اوینی موتون، ارگنه کونجو و آمنت تورانچی چنین می نویسد: یکبار دیگر بیاندیشید که به چه دلیل رهبر بزرگ آتاترک این قدر بر تاریخ نژادمان پافشاری می کرد و پیوسته به ما می گفت: "که مهمترین قسمت تاریخمان در آسیای میانه است و هم نژادمان را در آنجا به ما خاطر نشان می کرد؟" و باز بخاطر همین امر منفور که سیاست نامیده می شود نتوانست به وضوح به ما

رها اوغوز ترک قان می نویسد: یکبار دیگر بیاندیشید که به چه دلیل رهبر بزرگ آتاترک این قدر بر تاریخ نژادمان پافشاری می کرد و پیوسته به ما می گفت: که مهمترین قسمت تاریخمان در آسیای میانه است و هم نژادمان را در آنجا به ما خاطر نشان می کرد؟ و باز بخاطر همین امر منفور که سیاست نامیده می شود نتوانست به وضوح به ما بگوید که: هم خونان، میلیونها نفر از خواهر و برادرانمان در آسیا هستند که در زیراسارت فغان می کنند. روزی خواهد آمد که آن‌ها را نجات داده و اتحاد بزرگ ترک را بر پا خواهیم کرد

HER IRKIN OSTONDE TORK IRKII

## BOZKURT



بگوید که: "هم خونان، میلیونها نفر از خواهر و برادرانمان در آسیا هستند که در زیراسارت فغان میکنند. روزی خواهد آمد که آن‌ها را نجات داده و اتحاد بزرگ ترک را بر پا خواهیم کرد." اما در خیلی از جاهای مختلف این فکر و باور را بطور غیر مستقیم گوشزد کرد. آتاترک یک تورانیست واقعی و کسی بود که قدرت به تحقق رساندن این عقیده را داشت." (ارگنه نون شماره ۴ فوریه ۱۹۳۹) او [ترک قان] با این سخنان مبنای مشروعیت خود را به خوبی تفهیم کرده بود.

بعد از آغاز اشغال شوروی در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ توسط ارتش آلمان و بعد از فوت رفیک سایدام در ۷ جولای ۱۹۴۲ شکرلی سراج اوغلو به نخست وزیری رسید و به حرکت پان ترکیستی سرعتی تازه داد. آلمان‌ها در ترکیه برای افزودن طرفداران خود به تبلیغات وسیعی دست زدند. در نامه ی محرمانه ای که از طرف وزیر امور خارجه حکومت نازیستی آلمان، ریبین تروپ به سفیر کبیر آلمان در ترکیه فرانز فون پاپن فرستاده شده قید گردیده حکومت آلمان برای این فعالیت‌ها در ترکیه ۵ میلیون مارک هزینه در نظر گرفته است. فایق احمد بارتیچو نماینده طرابوزان در مجلس آن روزها را اینگونه توصیف میکند: "جنگ آلمان با شوروی برای کشور شادمانی بیار آورده بود همه به همدیگر تبریک می گفتند. با لذت از یک انتقام پانصد ساله تاریخی قلب های همه برای پیروزی ارتش آلمان شروع به تپیدن کرد." ترکیه برای عادی کردن روابط سیاسی با اتحاد شوروی بعد از دو بار قطع رابطه با حکومت آلمان در اوت ۱۹۴۴ و ژانویه ۱۹۴۵ در نهایت به حکومت آلمان و ژاپن اعلان جنگ داد البته اینها اتحاد شوروی را قانع نکرده بود که در مارس همان سال وزیر خارجه شوروی مولوتوف به سلیم سرپر سفیر کبیر ترکیه در مسکو اظهار میدارد قرارداد بی طرفی و دوستی ۱۹۲۵ بین شوروی و ترکیه که تا حال دوبار در تاریخ های ۱۹۲۹ و ۱۹۳۵ زیر پا گذاشته شده دیگر بار تجدید نخواهد شد و در ماه ژوئن اعاده دیگر باره قارص واردان رابه شوروی و اصلاح قرارداد Montreaux ۱۹۳۶ را خواستار شد. بخاطر این خواسته های شوروی در داخل ترکیه طرز برخورد ارگان های رسمی با حرکت های پان ترکیستی دیگر باره تغییر کرد مهمترین نتیجه این تغییرات محاکمه نهال آتسیز و توران گراها بود.

### محاکمه تورانیست ها

در نوامبر سال ۱۹۴۲ ارتش شوروی در نزدیکی های استالین گراد، از پیشروی ارتش هیتلر جلو گیری کرد. دستگاه رهبری ترکیه بار دیگر موضع جدیدی اتخاذ کرد و تشکلهای پان ترکیستی را زیر فشار قرار داد. نهال آتسیز به تاریخ اول مارس و ۱۶ آوریل در مجله اورهون، دو نامه سرگشاده با عنوان، نخست وزیر ترک گرا را به وظیفه اش دعوت میکنم، منتشر کرد و در دومین نامه خود، صباح الدین علی استاد کنسرواتور دولتی آنکارا، پرتو نایل بروتاو استاد دانشکده زبان و تاریخ و جغرافیا، و پرفسور صدرالدین جلال آنتل استاد پداگوژی دانشگاه استانبول را به عنوان کمونیستهای خائن به وطن معرفی کرد و وزارت معارف را به چشم پوشی از اتفاقات و رویدادها متهم نمود. اما عکس العمل دولت به این نامه ها شدید بود. نهال آتسیز از مسئولیت خود در کالج روبرت برکنار شده و روز نامه اورهون تعطیل گردید.

شکایتی که صباح الدین علی از نهال آتسیز کرده و اعاده حیثیت نموده بود در ۹ مای ۱۹۴۴ نتیجه داد و نهال آتسیز به ۴ ماه زندان محکوم شد. از پس زندانی شدن آتسیز، رها اوغوز ترک قان و ۴۵ نفر دیگر از نژاد پرستان تورانیست دستگیر شدند. در ۷ سپتامبر ۱۹۴۴ در مورد ۲۳ نفر به اتهام درست کردن سازمانی مخفی به نام گیزلی گوره م جهت براندازی دولت، دادگاهی برگزار شد. زمانی که متهمین در دادگاه اتهامات وارد شده را شنیدند، ترک قان با حیرت زیادی در دادگاه چنین گفت: "این سخنان [نوشته های

نژادپرستی در مجلات] در اصل توسط محمود اسد بوزقورت (۱۴) که خود با حکم آتاترک تعیین شده است سالها از کرسی های تاریخ انقلاب دانشگاه های دولتی گفته شده است. ده ها هزار جوان و در بین شان یکی هم من این حرف ها را شنیده ایم، برایمان آن‌ها را تلقین کردند و باور کردیم که این [نژادپرستی] همان آتاترک گرائی و کمالیسم است. سوالات امتحانی را با پاسخ دادن به این ها توانستیم بگذرانیم، این دروس بالاخره هرچه بود از طرف دولت تدریس میشد. همان سخنان که از طرف همین پرفسور [محمود اسد بوزقورت] در دانشکده دانشهای سیاسی گفته شد، از کرسیهای دانشکده قانون اساسی نیز گفته شده بود. معنای قانون اساسی به ما با این سخنان تعلیم داده شد.

تورک قان و ده تن از همفکرانش بعد از ۶۶ جلسه دادگاه در ۲۹ مارس ۱۹۴۵ از ۱۱ تا ۱۰ ماه حبس و از ۵ ماه تا ۴ سال حبس در تبعید محکوم شدند. ذکی ولیدی دوغان تنها کسی بود که به اتهام سرنگون کردن دولت مجرم شناخته شد. رها ترک قان به اتهام تشکیل سازمان مخفی و نیهال آتسبز به علت میتینگ ۳ می مجرم شناخته شدند. سرهنگ آلب ارسلان تورکش شخصی که در سالهای آینده رهبری حرکت نژاد پرستی را بدست می گیرد در آن دادگاه به ۹ ماه و ۱۰ روز حبس محکوم شد.

## تغییر روش

به علت سردی روابط بین کشور پیروز جنگ و ترکیه، بار دیگر نحوه برخورد با پان ترکیسم تغییر جهت داد، برای رفع اتهام از متهمان دادگاه در ۲۵ اکتبر سال ۱۹۴۵ قرار شد دوباره دادگاهی در خصوص مجرمان تورانیست برگزار شود. دادگاه آغاز شده در ۲۶ اوت ۱۹۴۶ برعکس دادگاه قبلی هیچ جایی برای خود در روزنامه ها و مجلات اختصاص نداد. در ۳۱ مارس ۱۹۴۷ دادگاه مدارک لازم برای محکومیت متهمین و اثبات جرم را کافی ندانست و تنها به خاطراینکه متهمین مقابله با کمونیسم، این ایدئولوژی غیر ملی را مهمترین امر ملی تلقی می کنند، آن‌ها را مجرم ندانسته و رای به برائت دستگیرشدگان داد و آنها را آزاد کرد.

رها اوغوز ترک قان بعد از آزادی به امریکا رفته و در آنجا به تحصیل روان شناسی پرداخت او در سال ۱۹۷۴ به ترکیه برگشت و چنین گفت: "با گفتن اینکه این [فرد] کرد است این ارمنی، اگر در کشور جدائی بیاندازیم، حس جدائی [خواهی] عناصری را که در درون جامعه ترک رو به حل شدن گذاشته اند، تحریک خواهیم کرد، روزی میرسد که دشمنان خارجی ترک ها این حس ها را بیش از پیش تحریک کرده و کشورمان را آشفته خواهند کرد، جدا سازی نژادی نمی تواند در حیطه عقل و حقوق برای همیشه جایگاهی داشته باشد، [این امر] میتواند عامل بروز کین و نفرت گشته و با کشیده شدن پای احساسات به میان، راه به اعمال غیر انسانی باز شود... و من بخاطر احساس انسانی این نگرش فریب کارانه را ترک کردم. در زمان دستگیری ام در زندان در میان مان یکی از قوم آبازا بود دیگری ارمنی و دو جوانی که رگه کردی داشتند، چنان جوانمردانه [با ما] برخورد کردند و گرایش شان را چنان به ترک گرائی و حتی افکار نژادپرستانه ترکی ثابت کردند که در درونم هم حس دوستی و هم حس شرم و خجالت زنده شد. کسی نمی داند چه مقدار همانند این هموطنان که غیر ترک نامیده میشوند، وجود دارد. چگونه دلمان راضی به گفتن اینکه تو از ما نیستی و پس زدن آن‌ها می شد."

دیگر در کسی جسارت طرفداری آشکار از نظریات فاشیستی نمانده بود. به همین خاطر نژادپرستان تغییر روش دادند به جای توران گرائی ناسیونالیسم و به جای گرگ های خاکستری، میلتچی، به جای نژاد ترک، ملت ترک گفته میشد آن‌ها نظریات جدید خود را توسط ارگانهای سازمانی انتشاراتی چون اورهون، قوپوز، بویوک دوغو، حرکت، تشکیلات ترک جوان، مجله فرهنگی قبرس ترک، مجله

مبارزه با کمونیسم در بین مردم ترویج میکنند. آلب ارسلان ترکش و همکارانش در سال ۱۹۶۵ با سلطه بر حزب جمهوری خواه ملت روستائی و تغییر اسم آن به حزب حرکت ملی در سال ۱۹۶۹ و با ایجاد سازمان های شبه نظامی فاشیستی چون جوانان اولکوچو و تشکیل هسته های کماندوئی در کمپ های نظامی، نژاد پرستی ترکی را وارد دوران جدیدی کردند.

## منابع: Nazan Maksudyan, Türkklüğü Ölçmek, Metis

Suavi Aydın "Cumhuriyet'in İdeolojik Sekillenmesinde Antropolojinin Rolü: İrçki Paradigmasının Yükselişi ve Düşüşü", Modern Türkiye'de Siyasal Düşünce, Kemalizm, C. ۲, İletişim ۲۰۰۴  
Orhangazi Ertekin, "Cumhuriyet Döneminde İrçkilğin Çatalanan Yolları", a.g.e, C. ۲, Milliyetçilik, ۲۰۰۳s. ۳۸۵-۳۴۵

یادداشتها: ۱- اسماعیل گاسپیرالی / \* گاسپیرینسکی ( ۱۲۶۷-۱۳۳۲ / ۱۸۵۱-۱۹۱۴) از رهبران نهضت فرهنگی جدیدها و پان ترکیسم بود پان ترکیسم گاسپیرالی، که شعار آن "اتحاد در زبان و اندیشه و عمل" بود بیشتر فرهنگی بود تا سیاسی، حال آنکه روشنفکران دیگر تاتار چون یوسف آقچورا و عبدالرشید ابراهیم بیشتر از پان ترکیسم سیاسی هواداری می کردند.

۲- ذکی ولیدی توغان در سال ۱۸۹۰ در یکی از روستاهای باشقیرمتولد شد. در سال ۱۹۰۹ در کازان فارغ التحصیل شد و در مدرسه ای تاریخ ترک و تاریخ ادبیات عرب درس می داد در سال ۱۹۱۱ با انتشار کتاب تاریخ ترک و تاتار معروف شد. نماینده مسلمانان اوقا در مجلس تزاری روس شده و به همین منظور به پترزبورگ رفت در آنجا با وقوع انقلاب شوروی به مخالفت با بلشویک ها پرداخت. در ۱۹۱۸ دستگیر و بعد از فرار از دست بلشویک ها در حکومت باشقیرسمت وزیر جنگ را به عهده گرفت. در سال ۱۹۲۵ به خواست و سفارش فعالین پان ترکیستی چون فواد کوپورلو و آقچورا از طرف دولت وقت به ترکیه دعوت و در سال ۱۹۲۵ به سرپرستی انجمن تالیف و ترجمه آنکارا منصوب شد. او تا پایان عمر خود به سال ۱۹۷۰ که در استانبول رویداد همیشه مبلغ و مروج پان ترکیسم بوده است.

۳- یوسف آقچورا ۱۸۷۶ - ۱۹۳۵ وی از تاتارهای قازان بود که پس از تحصیل در استانبول و پاریس به قازان بازگشت و درگیر فعالیتهای ملی و فرهنگی تاتارهای آن سامان شد. وی در معروفترین مقاله خود، سه طرز سیاست، که بعضی آن را بیانیه پان تورانیسم به شمار آورده اند، سه مشی سیاسی عثمانی گرای، اتحاد اسلام و پان ترکیسم را بررسی می کند. وی پس از ارزیابی هر سه مشی سیاسی و برشمردن موانع ایجاد ملت واحد عثمانی و متحد کردن مسلمانان، از تشکیل ملت واحد ترک براساس وحدت نژاد، یعنی متحد کردن کلیه ترکها در ترکیب یک دولت جانبداری می کند.

۴- ضیاء گوک آلب (۱۲۵۵-۱۳۰۳ ش / ۱۸۷۶-۱۹۲۴)، از نظریه پردازان پان ترکیسم در ترکیه، که از فعالان حزب اتحاد و ترقی و از حدود ۱۳۲۸ عضو کمیته مرکزی آن بود، وی برخلاف کسانی مانند آقچورا، از اتحاد ذاتی ترک گرای و اسلام خواهی و در عین حال از تجدید دفاع می کرد و بر آن بود تا هر سه جریان مورد علاقه اتحادیون را در چهارچوب نظامی واحد تدوین کند. وی این نظر را در مقاله بلندی با عنوان "ترک شدن، مسلمان شدن، معاصر شدن" تشریح کرد.

۵- جنگهای استقلال که بعد از شکست امپراطوری عثمانی در جنگ جهانی اول، بین سالهای ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۲ در محدوده ای که میثاق ملی نامیده می شد صورت گرفت و در سال ۱۹۲۳ به اختتام حکومت عثمانی منجر شد در ترکیه به ملی مجادله یا قورتولوش ساواشی معروف است.

۶- بعدها به CHP حزب جمهوری خواه خلق تغییر نام داد.  
۷- فرقه جمهوری خواه مستقل به پیشنههاد و خواست آتاترک و همچنان انتصاب علی فاتح اوخ یار- که از دوستان قدیمی و یکی از هم پیمانان او بود- به رهبری فرقه در اوت سال ۱۹۳۰ و برای القای تعدد احزاب ساخته شد. در

مدت زمان کوتاهی این فرقه از حمایت بشماري برخوردار گردید که رهبران فرقه جمهوری خواه خلق را نگران کرد. علی فاتح اوخ یار با یقین به اینکه با قدرتمند شدن حزبش در مقابل رئیس جمهور (آتاترک) قرار خواهد گرفت در نوامبر همان سال فرقه جمهوری خواه مستقل را منحل کرد. ۸- آتاترک از دوران جوانی ۹ کودک شامل دختر و پسر را به عنوان فرزند معنوی قبول کرد زمینه تحصیل فرزندان معنوی اش را نیز فراهم نمود. آفت اینان یکی از این کودکان بود که از اعضای هیأت مؤسس بنیاد تاریخ ترک و طی سالهای مدیریت رئیس این بنیاد بود و مدیریت انستیتوی تاریخ انقلاب ترک را در دانشگاه انکارا نیز به عهده گرفت. وی آثار متعددی درباره تاریخ ترکها و آتاترک منتشر نمود. اینان در سال ۱۹۸۵ چشم از جهان فرو بست.

۹- تئوری زبان خورشید که در سالهای ۱۹۳۰ از حمایت آتاترک برخوردار بود و توسط او ترویج یافت ادعا میکرد که زبان ترکی یکی از اولین زبانهای تاریخ بشری است اما از طرف زبان شناسان مورد قبول واقع نگردیده و به سرعت اهمیت خود را از دست داد.

۱۰- حسین نهال آتسبز در ژانویه ۱۹۰۵ در استانبول زاده شد. در دوران دانشجویی تحت تاثیر افکار ناسیونالیستی قرار گرفت. در مراسم تشییع جنازه ضیا گوک آلب از پایه گزاران ناسیونالیسم ترک با دانشجویان مخالف افکار ناسیونالیستی درگیر و به زد و خورد پرداخت و از دانشکده اخراج شد. با نشر مقاله ای با نام اسامی مناطق متعلق به ترکها در آناتولی که با همکاری دوستش احمد ناجی تهیه کرده بودند نظر استادش فواد کوپورلو، در دانشکده ادبیات را به خودش جلب کرده و در سال ۱۹۳۰ با نوشتن پایان نامه تحصیلی خود از آن دانشکده فارغ التحصیل شد. با انتشار مجله ای به نام آتسبز با همکاری افراد معروفی چون فواد کوپورلو و ذکی ولیدی دوغان به ترویج پانترکیسم پرداخت. او در سالهای قبل و بعد از جنگ جهانی با انتشار مجلات و نوشته هایش پیوسته به مقابله با اندیشه های چپ پرداخته و همیشه در خدمت ملی گرائی افراطی، پان تورانیسم و نژاد پرستی بود. در سال ۱۹۷۵ به علت سکنه قلبی در گذشت.

۱۱- رها اوغوز ترک قان در سال ۱۹۲۰ در استانبول متولد شد. در رشته حقوق از دانشگاه آنکارا فارغ التحصیل شد. استادی خود را از دانشگاه استانبول گرفت. تخصص خود را در رشته تاریخ و ترک شناسی از دانشگاه سوربن و روانشناسی تجربی را از دانشگاه کلمبیا دریافت کرد. بعد از تبریته دادگاه دوم توران گراها به امریکا رفته و از سال ۱۹۴۷ تا سال ۱۹۷۲ در دانشگاه های آمریکا از جمله کلمبیا بکار مشغول شد.

۱۲- آرتور دو گوینیو ۱۸۱۶ - ۱۸۸۲ نویسنده، خاورشناس، شاعر، مورخ و سیاستمدار فرانسوی. ریشه نظریات نژادگرایانه در عصر جدید را به او نسبت می دهند.

۱۳- اویگننه پیتارد دکترای خود را از دانشگاه ژنو برای اولین بار در انسان شناسی دریافت کرد. او در سال ۱۹۳۶ به خواست آفت اینان و صلاحید آتاترک تحقیقات وسیعی را در خصوص جمجمه های انسانی در ترکیه انجام داد.

۱۴- پرفسور یوسف حلاج اوغلو تاریخ دان و عثمانی شناس ناسیونالیست ترکیه، از ۱۹۹۳ تا ۲۰۰۸ رئیس مرکز تاریخ ترک بود در سال ۲۰۱۱ به حزب حرکت ملی پیوست.

۱۵- محمود اسد بوزقورت (متولد سال ۱۸۹۲ امیر/ درگذشت ۱۹۴۳ استانبول) از همکاران نزدیک آتاترک و استاد دانشکده حقوق آنکارا. در ۱۷ سپتامبر سال ۱۹۳۰ محمود اسد با سمت وزیر دادگستری ترکیه در یک سخنرانی در شهر اوده میش آشکارا چنین می گوید:

"فکر و نظرم چنین است، دوست و دشمن بدانند که ترک سرور این مملکت است. کسانی که از نسل ترک نیستند در سرزمین ترک تنها از یک حق برخوردارند و آن خدمتگذار و برده بودن است. دوست و دشمن، حتی کوه ها نیز این حقیقت را چنین بدانند." با تصویب قانون نام خانوادگی در سال ۱۹۳۴ آتاترک به محمود اسد به خاطر تلاش های ترک گرایانه اش نام خانوادگی بوزقورت را داد.

## موضع مطبوعات ترکیه نسبت به فرقه دموکرات آذربایجان ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۵

جستار زیر بخشی از مقاله محمدعلی بهمنی قاجار، تحت عنوان "نگرانی‌های ترکیه، آمد و نیامد پان ترکیسم" است که در شماره ۴۸ فصلنامه گفتگو منتشر شده است. این نوشتار موضع مطبوعات ترکیه نسبت به فرقه دموکرات را براساس نشریاتی چون وقت، گجه پستاسی، جمهوری، آکشم و... بررسی کرده و نشان می‌دهد که مطبوعات این کشور نیز در همان زمان نسبت به تحولات ایران و آذربایجان و حضور نیروهای ارتش سرخ موضع منفی داشتند و فرقه دموکرات را به لحاظ وابستگی به شوروی تقبیح می‌کردند.

دیدگاه غالب در ترکیه فرقه دموکرات آذربایجان را نه تنها وابسته و دست‌نشانده روسیه شوروی می‌دانست بلکه برای این فرقه هیچ‌گونه اصلاتی قائل نبود و آن را دست پخت دولت شوروی می‌پنداشت. در اینجا به نمونه‌هایی چند در مورد نظر روزنامه‌نگاران ترکیه درباره موضوع مستقل یا وابسته بودن فرقه دموکرات آذربایجان و جنبش ایجاد شده به وسیله این فرقه اشاره می‌گردد.

نظام‌الدین نظیف از روزنامه‌نگاران ترکیه در مقاله‌ای که در روزنامه گیجه پستاسی در ۲۴ اوت ۱۹۴۵ / ۲ شهریور ۱۳۲۴ منتشر کرد استدلال‌های ارائه شده از سوی دولت شوروی را در مورد عدم وابستگی رخدادهای مورد بحث به سیاست‌های این دولت نفی کرد. نظیف در این مقاله که عنوان آن "شکنج و زجری که ایران می‌کشد، دیگر باید به پایان برسد" بود درباره ماهیت رخدادهای ایران نوشت: این اقدامات را نمی‌توان به حساب غلیان و هیجان ایده‌آلیستی کاسبان فقیر ایرانی گذاشت. این واقعه همان نقش فجیعی است که در قالب بالکان، یعنی در بلغارستان در صورت ظاهر و به نام دموکراسی بازی می‌شود. یعنی وضع و تابلوی فجیعی ایران به لوجه درماتیک بلغارستان اضافه می‌شود. [۱]

عمر رضا دوغرول یکی دیگر از روزنامه‌نگاران ترکیه نیز در مقاله‌ای با عنوان "آذربایجان و ایران" که در ۲۱ آوریل ۱۹۴۶ / اردیبهشت ۱۳۲۵ روزنامه جمهوری انتشار یافت به ماهیت وابسته فرقه دموکرات اشاره کرده و رخدادهای آذربایجان را به طور کامل محصول سیاست امپریالیستی شوروی عنوان کرد. دوغرول در این مقاله تصریح می‌نماید: "بیگانه اشغال ایران را فرصتی مناسب دانسته و سعی کرده که تیشه به ریشه تمامیت ارضی ایران بزند [۲] دوغرول در ادامه این مقاله به نوع مطالبات مردم آذربایجان از دولت مرکزی نیز اشاره‌هایی دارد که در بخش بعدی این یادداشت بدان اشاره می‌گردد.

سلیم ثابت یکی دیگر از روزنامه‌نگاران ترکیه با صراحت بیشتری به ماهیت غیرمستقل فرقه دموکرات و آلت دست قرار گرفتن پیشه‌وری رهبران این فرقه اشاره می‌نماید. وی در مقاله‌ای به نام "در ایران با سورپریزی مواجه نشدید" که در شماره ۲۱ مه ۱۹۴۶ / ۳۱ اردیبهشت ۱۳۲۵ روزنامه تصویر به چاپ رسید، سیاست‌های شوروی را در ایران با سیاست‌های توسعه طلبانه آلمان نازی مقایسه کرده و از پیشه‌وری به عنوان همانند کیسلینگ رئیس دولت وابسته به آلمان در نروژ یاد می‌کند. [۳]

همان‌گونه که اشاره شد یکی از دلایل اصلی عدم استقبال ترک‌ها از این تحولات، به‌رغم تطابق بسیاری از جوانب آن با آمال دیرینه گروه‌های ترک‌گرا، نقش روسیه در این ماجرا بود. حسین جاهد یالچین که بیشتر نیز به او اشاره شد در مقاله‌ای تحت عنوان "موضوع ایران و ترکیه" در شماره ۲۷ نوامبر ۱۹۴۵ / ۶ آذر ۱۳۲۴ روزنامه طنین منتشر شد "شورش و اغتشاش آذربایجان [را] مقدمه ای ... دانست ... جهت الحاق آن به روسیه". او در ادامه افزود که "... ما نسبت به قضیه ایران از نزدیک علاقمند بوده و مجبوریم آن را با نهایت دقت مورد تعقیب قرار دهیم زیرا مسئله ایران و موضوع ترکیه و بغاها با یکدیگر ارتباطی دراد و متمم یکدیگر است و سر و صورتی که موضوع

آذربایجان به خود خواهد گرفت کم و بیش علامت و اشاره خواهد بود در قسمت جبهه ترکیه ... [۴]

م.ح. زوال "نیز در مقاله‌ای به نام "معنای عصیان وخیم ایران" که در ۲۱ نوامبر ۱۹۴۵ / ۳۰ آبان ۱۳۲۴ در روزنامه وطن منتشر شد، بر همین باور بود. به نوشته او "... ممکن است عوامل محلی هم در عصیان اخیر مؤثر واقع گشته است ولی علت عمده تشویق و تحریک خارجی است. موقع نزدیک شدن تخلیه ایران روس‌ها به عوض احترامگزاری نسبت به استقلال ایران، حتی به عوض اینکه سرمشق و نمونه برای انگلیسی‌ها قرار گیرند. مردم را در آذربایجان بر علیه دولت تشویق و تحریک کردند ... [۵]

برخی از دیگر صاحب‌نظران ترک نیز آراء مشابهی را ابراز داشتند. ادم عزت بنیچه در مقاله‌ای به نام "وضعیت فجع و فلاکت آمیز ایران" که در ۲۱ نوامبر ۱۹۴۵ / ۳۰ آبان ۱۳۲۴ روزنامه سون تلگراف منتشر شد، خاطرنشان کرد اگرچه "... موضوع ظاهراً عبارت است از آزادی آذربایجان ولی در باطن و در حقیقت عبارت از الحاق آن به روسیه است. این یک قدمی است در راه امپریالیسم دولت تزاری برداشته شده است منتها این قدم توسط آذربایجانی‌ها برداشته می‌شود. مطالب صریح است و چگونگی امر واضح و آشکار می‌باشد... [۶]

چگونگی سقوط حکومت خودمختار فرقه دموکرات، نیز خود نشان دیگری تلقی شد در تأیید وابستگی کامل این فرقه به دولت شوروی. زیرا به محض روشن شدن تصمیم مسکو مبنی بر قطع حمایت از آن، به فوریت حکومت این فرقه ساقط شد. این موضوع در ترکیه نیز بازتاب داشت و



تصویر هیئت وزیران فرقه دموکرات زیر قاب عکس نلین و استالین

روزنامه‌نگاران ترکیه در مقالاتی که پیرامون اعاده اقتدار دولت مرکزی ایران بر آذربایجان منتشر کردند در ضمن تجزیه و تحلیل نحوه سقوط حکومت فرقه، بر این موضوع که فرقه دموکرات تنها ابزاری در دست شوروی بود، تأکید نهادند. نجم‌الدین ساداک در مقاله‌ای به همین مناسبت که با عنوان "حادثه‌ای که دنیا را حیران کرده است" در ۲۶ دسامبر ۱۹۴۶ / ۵ دی ۱۳۲۵ در روزنامه آکشم منتشر کرد به وابستگی فرقه دموکرات به دولت شوروی اشاره کرده و با صراحت ایجاد این فرقه، تشکیل حکومت به وسیله آن و حتی اداره امور حکومت فرقه دموکرات را منتسب به شوروی عنوان می‌کند. ساداک در این مقاله درباره این موارد یاد شده می‌نویسد: "یک سال پیش روس‌ها، هنگام تخلیه آذربایجان در آن خطه یک جریانی ترتیب داده و با تشکیل یک حکومت خودمختار به دست نیروی محلی نمی‌گذاشتند که دولت ایران در کار آنجا مداخله نماید، تمام تشیقات حکومت تهران برای سازش با آذربایجان نتیجه‌ای نداد و در آذربایجان حکومتی بر پا شده بود که از شوروی پیروی می‌کرد و از سوی آن‌ها اداره می‌شد." [۷]

نظام‌الدین نظیف نیز در مقاله دیگری که در روزنامه گیجه پستاسی در ۱۳ دسامبر ۱۹۴۶ / ۲۲ آذر ۱۳۲۵ در

مورد بازگشت حاکمیت دولت مرکزی ایران بر آذربایجان منتشر کرد بر همین نکات تأکید نهاد: "مسکو تصور می‌کرد که آن‌ها (پیشه‌وری، فرقه دموکرات و حزب توده) منبع قدرت سیاسی هستند ولی مدتی قبل از این پیشامد اخیر، مانند تهران متوجه شده بود که آن‌ها فاقد مشروعیت سیاسی هستند. این حادثه ثابت می‌کند یک دولتی که پی امتیاز نفت می‌گردد، باید از خیالات دست کشیده پی به حقیقت ببرد. دولت شوروی همین که ملتفت شد که پیشه‌وری و حزب توده مورد استفاده نبوده و از آن‌ها کاری ساخته نیست، بازی را به وسیله کارت آن‌ها نمی‌توان پیشبرد، نقشه خود را برای متزلزل کردن یگانگی ایران وداع گفت و پیشه‌وری و امثال او را مانند پوست لیمو که آبش گرفته شده دور انداخت." [۸]

همان‌گونه که پیش از این نیز بیان شد حتی پان‌ترک‌ها نیز بر وابستگی فرقه دموکرات به شوروی اذعان داشتند. از جمله عابدین داور یکی از روزنامه‌نگاران که به اندیشه‌های پان‌ترکی نیز تمایل داشت در مقاله‌ای به نام "شکست خوردن سرخ‌های آذربایجان" که در ۱۳ دسامبر ۱۹۴۶ / ۲۲ آذر ۱۳۲۵ روزنامه جمهوری به چاپ رسید در حالی که از خودمختاری در آذربایجان پشتیبانی می‌کرد اما بر ماهیت وابسته فرقه دموکرات نیز تصریح داشت. عابدین داور در این مقاله در مورد فرقه دموکرات و رهبری آن یعنی پیشه‌وری نوشت: "همین که باغیان آذربایجان اسلحه را به زمین گذاشتند، پیشه‌وری، رئیس آن‌ها که به هوجیگری پرداخته بود، مفقودالتر شد و از میدان در رفت. بدیهی است که کجا رفته، از مرز خارج شده نزد آقایان خود رفته است ... "او سپس در ادامه و براساس باورهای خود افزود "... چون اکثریت اهالی آذربایجان ترک هستند، در درخواست خود راجع به نائل شدن به خودمختاری اداری ذیق بوده‌اند ولی آنهایی که پیشقدمی در این باره می‌کردند، دست نشانده شوروی‌ها بودند و به نام و به حساب روسیه کار می‌کردند. به همین جهت هم به نظر ایرانی و هم به نظر آذربایجانی خائن به میهن شمرده می‌شدند و چون آذربایجانی‌ها ملتفت و متوجه آن بودند، لذا از نامبرده پیروی نکردند. از این اصل است که با وجود رسیدن پول، اسلحه و مهمات از کشور شوروی و وارد شدن آذربایجانی‌های شوروی، دار و دسته پیشه‌وری تنها توانستند یک ارتش مرکب از هفت هزار نفر تشکیل دهند و چون آن‌ها هم به زور بود. لذا پس از مختصر زد و خورد متفرق گشتند. به این ترتیب سرکرده‌های هوجی و سرخ آذربایجان که چند روز پیش مدعی بودند به سوی تهران پیش می‌روند در اسرع وقت ممکن به طرف شمال فرار کردند. از قرار معلوم پس از اینکه روس‌ها سربازان خود را عقب کشیدند پیشه‌وری در آنجا به بلوف فرمانروایی می‌کرده است. [۹] بدین ترتیب باید گفت از دیدگاه روزنامه‌نگاران ترکیه، فرقه دموکرات آذربایجان یک سازمان سیاسی وابسته به اتحاد جماهیر شوروی و فاقد هر گونه استقلال و اراده سیاسی تلقی می‌گردید و چنین دیدگاهی در فضای مطبوعاتی ترکیه عمومیت داشت.

- [۱]. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد نمایندگی استانبول، پرونده ۱۱، سند شماره ۱۲۵۹، ۷/۶/۱۳۲۴
- [۲]. همان، پرونده ۱۱۹، سند شماره ۶۲۰، ۸/۳/۱۳۲۵
- [۳]. همان / [۴]. نمایندگی آنکارا ۲۹-۱۳۲۴، ک ۱۰۷، پ ۲۲۵۳، قسمت اول
- [۵]. نمایندگی آنکارا ۲۹-۱۳۲۴، ک ۱۰۷، پ ۲۲۵۳، قسمت اول
- [۶]. نمایندگی آنکارا ۲۹-۱۳۲۴، ک ۱۰۷، پ ۲۲۵۳، قسمت اول
- [۷]. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد نمایندگی استانبول، سند شماره ۲۷۳۷، ۱۴/۱۰/۱۳۲۵
- [۸]. همان، سند شماره ۲۵۳۷، ۲۷/۹/۱۳۲۵
- [۹]. همان، سند شماره ۲۵۹۶، ۲۷/۹/۱۳۲۵



# جنوب سودان، حق تعیین سرنوشت و تسری به ایران!

سالار سیف الدینی

باز یگران بزرگ است. مواردی یافت می شود که با وجود جمع اسباب و علل یاد شده حمایت بین المللی چندانی از اقلیت ها صورت نگرفته است. کشتار خونین بیافرا (در نیجریه) هیچ گاه در سازمان ملل مورد توجه قرار نگرفت تا منافع برخی کشورها در استخراج منابع زیرزمینی نیجریه حفظ شود. "اوتانت" دبیرکل وقت سازمان ملل متحد در واکنش به کشتارهای صورت گرفته، گفته بود: سازمان ملل هرگز تجزیه یکی از کشورهای عضو خود را قبول نخواهد کرد! (۳) در نتیجه مردم بیافرا نه تنها به حقوقی دست نیافتند بلکه با محدودیت های بیشتر مواجه شدند. اوتانت که در قبال کشتارهای بیافرا چنین واکنشی داشت، در جریان جدایی بحرین از ایران نقش فعالانه ای ایفاء نمود در حالی که در بحرین کوچک ترین کشتار و رفتار ضد بشری صورت نگرفته بود! اینگونه برخورد های دوگانه نشانگر نیم نگاه ابزاری برخی دولتها به مسئله اقلیت ها است.

ژئوپولیتیک جنوب سودان نیز برای غریبایز اهمیت است. این سرزمین گلوگاه رود نیل به شمار می رود، رودی که ستون فقرات مصر است و موجودیت مصر وابسته به آن. ۹۶ درصد مردم مصر در کنار رود نیل زندگی می کنند و اقتصاد و کشاورزی گردشگری مصر در پیوند با آن تعریف می شود. سودان جنوبی که از این پس یک کشور مسیحی خواهد بود طبیعتاً برای درآمدن از انزوای حضور در میان کشورهای مسلمان شمال آفریقا با کشورهایی چون اسرائیل و امریکا که از حامیان همیش به شمار می روند پیوندهای استراتژیکی برقرار خواهد کرد. پیامد این رخداد جغرافیایی -سیاسی ایجاد یک فرصت تازه برای اسرائیل جهت بازی با مصر و تحت فشار قرار دادن آن است که به نظر می رسد این موضوع هم در اتحادیه عرب و هم در جهان اسلام می تواند تأثیرگذار باشد. مصر از لحاظ سیاسی و ژئوپولیتیکی کشوری مهم و موثر در خاورمیانه، جهان عرب و اسلام به شمار می رود. در بازی قدرت اسرائیل تلاش دارد ایفاءگر نقش حداکثری و تأثیر سیاسی باشد و کشورهای منطقه را کنترل نماید. این کشور سالهاست با هدف کم کردن نقش مصر در فلسطین کوشش می کند از طریق تسلط بر منابع آبی مصر را تحت فشار قرار دهد. تسلط اسرائیل بر سودان جنوبی بعنوان کشوری نوپا و نیازمند حمایت، سبب تضعیف هر چه بیشتر مصر و حکومت سودان در شمال خواهد بود. این روند حساس در حالی صورت می گیرد که دولت مصر به دلیل مشکلات داخلی، توان ورود و تأمین منافع منطقه ای خود را ندارد.

بررسی رخدادهای سیاسی و جغرافیایی را هرگز نمی توان به یک جنبه و یک علت فروکاست. منافع قدرت های بزرگ، توازن قوا، نقض حقوق بشر و... همگی در رخدادهایی که منتهی به تولد یک کشور جدید می شود نقش دارد. در کشور ما مفهوم ملت پدیده ای کهن به شمار می رود و اندیشمندانی چون کارل یاسپرس، آنتونی دی اسمیت، اریک هابسباوم و... در حوزه مطالعات ملی، از کهن بودن پدیده ملت در ایران دفاع کرده اند (۴). تطبیق وضعیت اسفبار کشورهای چون سودان، عراق، پاکستان و یوگسلاوی با جامعه ما که حرکت رو به جلو دارد و به ویژه در غیبت زمینه ها و ارکان قیاس، کوششی بی نتیجه است. آشفتگی مفهومی و فکرنظری که گروه های سیاسی مدعی ستم قومی از آن رنج می برند مسیر مبهمی را نشانه می کند که پوشاندن قیایی از حقوق بشر نیز قادر به پر کردن خلأ موجود این گروهها و متحدان مارکسیست شان و عدم اقبال جامعه ایرانی نخواهد بود.

- ۱- منفورد لاکوف، دایره المعارف ناسیونالیسم، انتشارات وزارت خارجه، تهران، ج ۲، ص ۴۸۰.
- ۲- پیشین، ج ۱، ص ۴۱۸.
- ۳- اقلیت ها، خوبروی پاک، تهران، نشر شیرازه، ص ۴۴.
- ۴- بنگرید حمید احمدی، بنیاد هویت ملی ایرانی، ص ۱۳۵ و کتاب Ethnic Origins of Nation's از آنتونی اسمیت.

در داخل یک کشور دخالت کند. وی ادامه می دهد: حقوق بین الملل، حق گروه های ملی را تحت این عنوان برای جداسازی خودشان از کشوری که بخشی از آن را تشکیل می هند به صرف اعلام چنین تمایلی به رسمیت نمی شناسد. بطور کلی قائل شدن با مردود دانستن چنین حقی برای بخشی از جمعیت کشور که سرنوشت سیاسی خود را تعیین کنند منحصر از صفات حاکمیت هر کشوری است.

کانادا به عنوان کشوری جدید که همواره مشکلاتی میان انگلیسی زبان ها و فرانسوی زبان ها را پیشرو داشته و جنبش های جدایی خواه کبکی در سرهایی برای اوتوا در پی داشته اند نیز رویکرد بسته ای نسبت به تمامیت سرزمینی خود دارند. دادگاه عالی کانادا در سال ۱۹۹۸ طی رایبی با این موضوع که اگر اکثریت مردم کبک طی یک referendum خواستار جدایی و تاسیس دولتی جدید هستند بیان داشت که چنین تصمیمی حتی اگر توسط اکثریت سکنه این استان باشد بدون موافقت سایر استانها نمی تواند نافذ باشد (۱).

مشابه این رای از سوی جامعه ملل در مورد قضیه جزیره آلدن متعلق به فنلاند که مردم آن خواستار پیوستن به سوئد بودند تجربه شده و حقوقدانان جامعه ملل بیان داشتند حتی اگر همه مردم این جزیره تمایل خود را برای پیوستن به سوئد طی referendum بیان دارد به علت منافات آن با نظم عمومی جهانی چنین تصمیمی مردود است. (۲)

گروه های تجزیه طلب اپوزیسیون با الهام از مقاله استالین تحت عنوان "مارکسیسم و مساله ملی" که در ۱۹۱۳ به سفارش لنین نوشته شد، و با استخراج مفاهیم حق تعیین سرنوشت، ستم ملی، زندان خلق ها و... در صدد تعمیم وضعیت روسیه تزاری در آن سالها به ایران امروزی هستند. از همه مهمتر با عوام فریبی چنین وانمود می کنند که جدایی طلبی بخشی از حقوق فطری است که سازمان ملل و منشور جهانی حقوق بشر آن تصویب کرده است، در حالیکه نه تنها کلیه اصول حقوق بشر مقوم حاکمیت ملی کشورها است بلکه با هر نوع به هم خوردن خطوط مرزی تا جای ممکن مخالف است. بند ۴ از ماده دوم بیانیه حقوق افراد متعلق به اقلیت های ملی، نژادی، مذهبی و زبانی - مصوب ۱۹۹۲ موبد این نکته است.

از منظر حقوق بشر و قوانین بین المللی: همانطور که گفته شد تجزیه کشور از دید حقوق بین الملل مشروعیت ندارد مگر در دو حالت: نخست وضعیتی که کشور اصلی و منطقه جدایی خواه در طی توافقی نسبت به چنین وضعیتی رضایت نشان بدهد (مانند چک اسلواکی). حالت دوم زمانی است که شرایط بسیار حاد و استثنایی در کشوری حادث شود که طبق قوانین جهانی در چنین وضعیتی ممکن است مشروعیت جنبش های قومی از سوی مجامع بین المللی یا کشورهای دیگر شناخته شود (کوزوو). وضعیت سودان شامل هر دو مورد بود یعنی هم حکومت با فراهم آوردن زمینه برگزاری referendum چنین وضعیتی را مجاز شمرد و هم کشتارهای صورت گرفته در جنوب بهانه لازم رامهیا کرد.

دولت سودان با زیر پا گذاشتن اصول اولیه انسانی و حقوق بشر در جنوب به کشتار بی رحمانه و برنامه ریزی شده مسیحیان، به طور آشکار مرتکب نسل براندازی شد و سعی کرد اقلیت مسیحی جنوب را از بین برده یا مجبور به مهاجرت نماید. این روند، اقلیت مسیحی سیاه پوست جنوب را مشمول قطعنامه ۱۹۷۶ سازمان ملل در مورد ایجاد حق تعیین سرنوشت برای اقلیت های ملی نمود. براساس قوانین بین المللی ایجاد حق تعیین سرنوشت با قتل عام و نسل براندازی برنامه ریزی شده نسبت مستقیم دارد. قطعنامه هفت دسامبر ۱۹۷۶ در سه مورد نسل کشی، اشغال بیگانه و وضعیت سيطرة حکومتی نژادپرست موجب زایش حق تعیین سرنوشت و حساسیت سازمان ملل به شرایط اقلیت های می شود. از منظر سیاسی: اما در اینگونه موارد روی دیگر سکه منافع

کشور جدیدی به نام سودان جنوبی در ۹ جولای امسال به جمع ده ها کشور دیگر جهان پیوست و رسماً اعلام موجودیت نمود. تولد کشوری نو در حقوق بین الملل امروزی یک امر استثنایی و خلاف قاعده به شمار می رود. بر اساس رویه های موجود، سازمان ملل و جامعه جهانی مدت ها است که از تشکیل کشورهای جدید استقبال نمی کنند. منشور ملل متحد حق حاکمیت و تمامیت سرزمینی کشورها را محترم می داند و دولت های جهان موظف به رعایت این اصل و نیز اصل عدم مداخله در امور داخلی سایر دولت ها هستند.

شاید تجزیه و دوپاره شدن یک کشور در شمال آفریقا از منظر ما ایرانی ها رخداد مهمی نباشد به ویژه آنکه سودان حتی در همسایگی ایران نیز قرار ندارد. اما آنچه که در لایه های زیرین جامعه ایرانی چنین رخدادی را رنگ و بو می دهد جنبه روانی آن است. در بیشتر کشورها معمولاً از تقدس مرزها و ساختار سرزمینی سخن می رود. در همه جهان مرزهای سرزمینی خط قرمز به شمار می رود و اتفاقاً از همین روست که در نقشه های جغرافیایی مرزهای بین المللی را با خطوط قرمز مشخص کرده اند. کنوانسیونهای متعدد بین المللی از جمله کنوانسیون وین و البته در رأس همگی منشور سازمان ملل متحد نیز این مهم را تقویت می کنند.

متأسفانه در چند سال گذشته با شدت گرفتن منازعات و رویارویی های سیاسی میان جمهوری اسلامی و غرب، به ویژه ایالات متحده، دستگاه های این کشورها در کنار گزینه های دیگر به تقویت مخالفان قوم گرا نیز، به عنوان بخشی از اپوزیسیون، روی آورده اند. این رویکرد نه تنها جمهوری اسلامی بلکه موجودیت ملی ایران را به مخاطره می اندازد.

این گروه ها همواره سعی در القای این مفروضه دارند که تمامیت ارضی هیچ کشوری تابو و خط قرمز نیست و همه کشورهای جهان می توانند طی یک روند دموکراتیک فرآیند تجزیه را تجربه کنند. این مفروضه با خلط و در هم آمیختن مفاهیم مختلف از جمله مفهوم ملت و وام گیری از رویکرد خاص مارکسیسم-لنینیسم در مورد آنچه "مسئله ملی" می نامید همراه است. آنها با وحدت ملاک گرفتن از تجربه چندپارگی کشورهایی از جمله یوگسلاوی، شوروی، هند و چکسلواکی و... در صدد القای این سفسطه اند که ایران نیز ممکن است به همین راه برود. گروه های تجزیه طلب اپوزیسیون با خوشحالی از دوپاره شدن سودان یاد کردند و صریحاً ایران را نیز آبتن تحولات وانمود کردند.

این در حالی است دیوان بین المللی لاهه و نهادهای بین المللی آرای خود را در مورد اعمال و اجرای مقوله حق تعیین سرنوشت در کوزوو و... منحصر و ویژه همان مورد کرده اند. از نظر حقوقدانان قیاس گرفتن از استثنائات موضوعیت ندارد و حالت استثنایی چنین کشورهایی نیز نمی تواند شامل حال بقیه کشورها که پیشترینه آنان متشکل از گروه های قومی مختلف هستند، گردد. مدل سازی و تجویز تجارب سودان، عراق، هند و پاکستان برای کشوری چون ایران که در صدد نیل به توسعه است نشان از حسن نیت صاحبان این دیدگاه ها ندارد.

در مورد دوپارگی و تجزیه کشورها باید در مورد هر وضعیت به تفکیک سخن گفت. گفتار "هرست هانوم" در دایره المعارف ناسیونالیسم ذیل مدخل حقوق بین الملل به یک اصل اساسی نانوشته اشاره دارد. وی می نویسد: وقتی جدایی یا تجزیه کشورها با رضایت حاصل شود حقوق بین الملل برای به رسمیت شناختن کشورهای تازه ای که نتیجتاً پدید می آیند هیچ منع و محظوری ندارد... با توجه به این موضوع که حقوق بین الملل استفاده از زور را علیه وحدت سیاسی و تمامیت ارضی هر کشوری ممنوع می کند به نظر بدیهی می آید که نه حقی برای کشورها به صورت انفرادی وجود دارد و نه حقی برای جامعه جهانی به وجود می آید تا به طرفداری از یک جنبش خودمختاری ملی یا جدایی طلب

# سازمان فاشیستی گرگ‌های خاکستری

برگردان از انگلیسی: صنم مهدی پور

اطلس تا مرز سیبری است. سومین شعار یار آور عقاید نازیها در مورد ابرمرد آریاییست، بنابراین عقیده نژاد ژرمن های شمالی برتر از نژادهای دیگر است و حق حکمرانی و اسارت نژادهای دیگر را دارا می باشند.

پایه گذاری گرگ‌های خاکستری

ریشه گرگ‌های خاکستری به سال ۱۹۶۸ بر می گردد، زمانیکه عنصری در سازمان اطلاعات ترکیه در پیوند با طرح گلا دیو، این سازمان را به عنوان وزنه تعادلی در مقابل کمونیست ها و فعالان دانشجویی تشکیل دادند. گرگ‌های خاکستری به عنوان

سازمان جوانان حزب حرکت ملی ترکیه به رهبری سرهنگ آلپ ارسلان تورکش **Alparslan Türkeş** در سال ۱۹۶۹ بنا نهاده شد.

گلا دیو نام یک گروه شبه نظامی مخفی و ضد کمونیستی تحت فرمان ناتو بود. این گروه، وظیفه ی آماده سازی سازمان های مختلف برای مبارزات چریکی در صورت تجاوز شوروی را برعهده داشت. گرگ های خاکستری قابل

رویت ترین نیروی تحت فرمان کانتر-گریلا (شعبه ی ترک عملیات گلا دیو) بودند. روزنامه لوموند تایید می کند که گرگ های خاکستری تحت نفوذ و اداره ی گلا دیو بودند و اینکه عضو مهم گرگ های خاکستری، عبدالله چاتلی **Abdullah Çatli** با گلا دیو همکاری می کرد.

بر اساس همان مقاله در روزنامه ی لوموند، چاتلی با تروریست بین المللی اهل ایتالیا (استفانو دلایا- **Stefano Delle Chiaie** ارتباط داشته است.

این تروریست ایتالیایی علاوه بر شرکت کردن در استراتژی تنش ایتالیا، روابطی با پینوشه داشت و در جنگ کثیف آرژانتین شرکت کرد. به هر حال گلا دیو از استراتژی تنش در ترکیه و ایتالیا حمایت می کرد برای مثال اقدام به حملات تروریستی با نام های دروغین می نمود تا جنبش

کمونیستی را بی اعتبار کند. به گفته دانیل گنسر، یک محقق دانشگاه زوریخ، آلپ ارسلان تورکش (بنیانگذار گرگ‌های خاکستری)، عضوی از کانتر-گریلا (شعبه ترک عملیات گلا دیو) بود. سرهنگ آلپ ارسلان بین سال ۱۹۵۵ تا ۱۹۵۷ نماینده ارتش ترکیه در کمیته دائمی ناتو در واشنگتن بوده است. با استفاده از چنین ساختارهای شبه نظامی

رهبران قادر به حفظ یک ظاهر قابل قبول اما جعلی بودند. در سال ۱۹۹۰ مقاله ای در یکی از روزنامه های سویسی اظهار داشت که ستاد کانتر-گریلا در ساختمان سرویس محرمانه نظامی آمریکا بود.

منابع متعددی نشان می دهد که **mph** و گرگ های خاکستری ارتباطات گسترده ای با مافیای ترکیه، سازمان اطلاعات ترکیه، سازمان سیا و دیگر سازمانهای اطلاعاتی داشته اند. وکیل عمومی سابق نظامی و عضو دادگاه عالی ترکیه، امین دگر، ثابت کرده است که گرگ های خاکستری با نیروهای ضد شورش دولتی همکاری کرده اند و این نیروهای امنیتی دولتی با سازمان سیا روابط نزدیکی دارند.

درواقع مارتین لی در مقاله ای بیان کرد که جناح شبه نظامی گرگ‌های خاکستری مخفیانه توسط سیا که با شبکه ی گلا دیو همکاری می کرد، حمایت می شد. براساس تحقیق خبرنگار، لوجی کمیسار **Lucy Komisar** تلاش برای ترور پاپ ژان پل دوم به دست محمت علی آچقا **Mehmet Ali Ağca** احتمالاً مرتبط با عملیات گلا دیو بوده است. بر فرض درست بودن



سرهنگ آلپ ارسلان تورکش رهبر حزب حرکت ملی

گرگ های خاکستری ترکیه فعالترین سازمان نژادپرست پان تورانی در جهان امروز هستند. گرگ‌های خاکستری یک سازمان فراملیتی و نفو فاشیستی است که در برهه‌های مختلف از طرف دولت ترکیه متهم به تروریسم شده است و در بین سالهای ۱۹۷۴-۱۹۸۰، ۶۹۴ فقره قتل را در ترکیه و خارج از آن انجام داده است.

دامنه ی فعالیت های آن‌ها به اروپا نیز رسیده است. تلاش برای به قتل رساندن پاپ ژان پل دوم در ۱۳ می ۱۹۸۱ توسط یکی از فعالان این سازمان تروریستی به نام محمد علی آچقا (**Mehmet Ali Ağca**) انجام شده است اما در واقع این ترک‌ها هستند که بیشترین خسارت را از جانب گرگ‌های خاکستری متحمل شده اند. در بیشتر سالهای دهه ی هفتاد میلادی، این سازمان صدها تن از شخصیت های برجسته ی مردمی، فعالان اصناف، وکلا، مدافعان حقوق بشر، روزنامه نگاران و دانشجویان ترکیه را به قتل رساند.

نام این گروه برگرفته از افسانه گرگ خاکستری است و اعضای آن با دست‌هایشان شکل سر گرگ را تقلید می کنند و از اندیشه های نویسنده ترک، ضیا گوک آلپ الهام می گیرد. ایده های این نویسنده به وسیله نیهال آتسیز نویسنده قرن بیستم گسترش داده شد. این گروه در موضع گیری‌های رسمی خود هرگونه ارتباط مستقیم با حزب ملی گرای ترکیه (**mph**) را رد کرده و خودشان را به عنوان یک سازمان مستقل جوانان، معرفی می کنند اما وابستگی این دو به یکدیگر برای همگان روشن است.

مهم ترین ایدئولوژی این گروه، رویای تشکیل امپراطوری بزرگ توران است که باید شامل تمام مردم ترک، به طور عمده کشورهای استقلال یافته از شوروی سابق در آسیای میانه و قفقاز و سرزمین اوغورها در ترکستان شرقی واقع در استان سین کیانگ (شمال غربی چین) شود.

گرگ‌های خاکستری همچنین تجمعات اعتراضی پیرامون مسایل پان ترکیستی برگزار می کنند. از جمله این مسایل می توان به انزوای اقتصادی و ارضی جمهوری ترک قبرس شمالی، اشغال نظامی قره‌باغ و مناطق اطراف آن توسط ارمنیان و به تبع آن جابجایی غیر نظامیان آذری، کمپین علیه آسمیله کردن و سرکوب ترکمن های عراقی در کرکوک و مناطق مجاور توسط دولت منطقه‌ای کردستان عراق و سرکوب فرهنگ اوغور و استعمار چینی ترکستان شرقی اشاره کرد. آن‌ها همچنین از مردم غیر ترک که به نظر آن‌ها ترک محسوب می شوند حمایت می کنند برای مثال می توان از حمایت آن‌ها از مبارزات استقلال طلبانه در چین، آلبانیایی ها در کوزوو، مقاومت بوسنیایی ها در جنگ بوسنی اشاره کرد.

سه شعار اصلی گرگ‌های خاکستری  
 ۱) قلمرو ترک‌ها نه ترکیه و نه ترکستان بلکه امپراطوری بزرگ و جاویدان توران است  
 ۲) هدف ما اتحاد صد میلیون ترک در یک ملت واحد است  
 ۳) همه چیز از آن ترک‌ها و برای برتری ترک‌هاست

شباهت های بسیاری بین شعارهای این سازمان و عقاید نژادپرستانه نازیها وجود دارد. دو شعار نخست یادآور فلسفه ی پان ژرمن ها در مورد ایجاد کشور گسترده ی ژرمن از سواحل اقیانوس

داود دشتبانی: تاریخ داخلی ترکیه و تحولات آن در فضای مطالعاتی ایران کم و بیش ناشناخته است. این موضوع از آن جهت مایه تاسف است که این تحولات در همسایگی ما اتفاق می افتد و خواه ناخواه بر جامعه ما نیز تاثیرگذار خواهد بود. شکل گیری سازمان گرگ‌های خاکستری (سازمان جوانان حزب حرکت ملی ترکیه) و رشد مجدد ایدئولوژی پان ترکیسم در قالب یک سازمان و حزب در دهه هفتاد میلادی از جمله این تحولات مهم است که در دهه‌های بعدی نیز می توان اثر تبلیغات این سازمان را در بین قوم گرایان ایرانی دید. استفاده از نماد گرگ که اختصاص به این گروه سیاسی دارد در میان برخی از جوانان ناآگاه از ماهیت آن، گویای این امر است که می بایست اطلاع رسانی بیشتری در این زمینه صورت بگیرد.

نماد گرگ همچون نماد صلیب شکسته و سلام هیتلری که اختصاص به حزب نازی آلمان داشت یک علامت سازمانی برای گرگ‌های خاکستری است و برخلاف تصور تبلیغ شده که این نماد متعلق به اقوام ترک است چنانچه فردی از این نماد مقابل یک شهروند ترکیه‌ای استفاده کند تصویری که برای وی ایجاد می شود عضویت و هواداری آن فرد در سازمان گرگ‌های خاکستری است. همچنان که امروز استفاده از صلیب شکسته تنها امری را که به ذهن متبادر می کند هواداری از گرایش نازیستی است و استفاده از آن در اروپا و آمریکا غیرقانونی است نماد گرگ نیز چنین ماهیتی دارد. در رابطه با صلیب شکسته نیز محققین نشان داده‌اند این نماد برگرفته از نماد گردونه مهر در آئین میترائیسم است و در آثار باستانی هند، ایران و روم به وفور از آن استفاده شده اما هم اکنون تنها شناخت عمومی از آن نماد حزب نازی آلمان است نماد گرگ نیز، اگر هم در داستان‌های قبایل اوغوز دارای پیشینه‌ای بوده باشد که محل تردید و شایسته تحقیق است در دوران جدید تنها توسط گرگ‌های خاکستری مورد استفاده قرار گرفته و نماد سازمانی آنهاست. در ادبیات ملی ایران و ادبیات محلی آذربایجان-ترکی و فارسی-همواره گرگ به عنوان نماد زشتی، وحشی‌گری و ناجوانمردی شناخته شده و هیچ نشانه‌ای از اسطوره مشترک ادعایی دیده نمی شود.

سرهنگ تورکش در یک گفتگو در مجلس ملی ترکیه تفسیر افراطی و سلطه جوانانه ای از این نماد را ارائه کرده است. عثمان بولوک باشی از نمایندگان حزب حرکت ملی در پارلمان معنای علامت بوزفور را از تورکش می پرسد و او در پاسخ با یک دست علامت بوزفور می گیرد و به توضیح این نماد می پردازد: نگاه کن، این انگشت کوچک ترک است، این انگشت اشاره اسلام است، فاصله میان دو انگشت کوچک و انگشت اشاره جهاد است و در آخر نقطه تقاطع و برخورد سه انگشت مَهر می باشد به عبارت دیگر معنای علامت بوزفور این است: ما مَهر ترک و اسلام را بر جهان خواهیم زد!

حزب حرکت ملی و سازمان گرگ‌های خاکستری در ترکیه به عنوان یک گروه دست راستی فاشیستی و افراطی شناخته می شود که ایده‌های توسعه طلبانه و نژادپرستانه ای دارد و از نفوذ گسترده ای در سازمان امنیت ترکیه (میت) و ارتش این کشور برخوردار است. این حزب به واسطه دیدگاه های ناسیونالیستی افراطی مخالف پیوستن به اتحادیه اروپا، تسامح با کردها و علوی های ترکیه و تضعیف جایگاه ارتش در سیاست است و به همین علت در سالهای اخیر اپوزیسیون حزب عدالت و توسعه بوده و عملیات ارگنه نون که عده ای از سران ارتش قصد کودتا علیه دولت را داشتند به هواداران این حزب در ارتش منتسب شده است اما در عین حال به واسطه مخالفت با جریانات سکولار و رادیکال که دارای مواضع حقوق بشری و غیرمذهبی هستند در کنار حزب عدالت و توسعه قرار گرفته و پس از انتخابات اخیر به ائتلاف با این حزب دست زد. احیای اقتدار و نفوذ در کشورهای منطقه و مانور قدرت ترکیه که برای حزب حرکت ملی نیز که در سازمان امنیت و ارتش دارای پایگاه گسترده ای است فرصت های مناسبی را برای پیگیری سیاست های امنیتی و توسعه طلبانه‌اش فراهم آورده است.

ناسیونالیسم ترک از ابتدا در پیوند با پان اسلامیم شکل گرفت و به همین واسطه اسلام گرایی ترکیه جنس متفاوت و ویژه‌ای دارند و در شناخت آن باید به این ظرایف توجه کرد؛ ائتلاف ناتسو چیلر و نجم الدین اربکان و در حال حاضر ائتلاف حزب عدالت و توسعه با حزب حرکت ملی ترکیه نشان می دهد که این اسلام گرایی از رگه‌های افراطی ناسیونالیسم برخوردار است و در بلندمدت می تواند برای منافع ملی و امنیت ملی ما خطر ساز باشد و سیاست نفو عثمانی‌گری که داود اوغلو نظریه پرداز آن است و در اثر خود با همین نام آن را تشریح کرده خواه ناخواه می تواند احیاگر رقابت‌های صفوی-عثمانی نیز باشد.



این احتمال، علی آقچا به وسیله ی ساختار مخفی ناتو هدایت می شده، تا آتش تنش در ایتالیا را شعله ورتر کند (استراتژی تنش در ایتالیا در سال ۱۹۸۰ با قتل عام بولونیا به پایان رسید). این خبرنگار بر این حقیقت تاکید می کند که علی آقچا در به قتل رساندن عبدی ایپکچی، سردبیر چپ گرای روزنامه ی ملیت (۱۹۷۹) با چنانلی همکاری کرده است. بر اساس گزارش ها چنانلی به علی آقچا در فرار از زندان نظامی ترکیه کمک کرده است و حتی بعضی ها مطرح می کنند که چنانلی در ترور پاپ دست داشته است. در محل تصادفی که چنانلی در آن کشته شد، از او پاسپورتی به نام محمت اوزبی بدست آمد این نام مستعار به وسیله ی علی آقچا نیز استفاده می شد. لوموند نوشت که سیا از طرفداران "ترکیه ی بزرگ" استفاده کرد تا احساسات ضد شوروی را

در میان اقلیت ترک در شوروی تحریک کند. بنابراین در سال ۱۹۹۲، سرهنگ تورکش به جمهوری تازه استقلال یافته ی آذربایجان رفت. در آنجا او به عنوان یک قهرمان مورد استقبال قرار گرفت. او از نامزدی یکی از هواداران گرگ های خاکستری به نام ابوالفضل ایلیچی بیگ برای انتخابات ریاست جمهوری حمایت کرد. پس از انتخاب شدن، ایلیچی بیگ، اسکندر حمیدوف را به سمت وزیر کشور برگزید. اسکندر حمیدوف یکی از اعضای گرگ های خاکستری، طرفدار تشکیل ترکیه ی بزرگ بود. این کشور خیالی شامل قسمت های شمالی ایران تا سیبری، آسیای میانه، افغانستان، پاکستان و شمال غربی چین می شد. اسکندر حمیدوف بعد از تهدید ارمنستان به حمله اتمی در سال ۱۹۹۳، استعفا داد این در حالی بود که مشخص نبود آیا حمیدوف به چه نوع سلاح اتمی دسترسی دارد.

**گرگ های خاکستری و کودتای ۱۹۸۰**  
در زمان کودتای نظامی سال ۱۹۸۰، به رهبری ژنرال کنعان اورن، در حدود ۱۷۰۰ سازمان مرتبط به گرگ های خاکستری وجود داشت. این سازمان ها در حدود دویست هزار عضو رسمی (ثبت نام شده) و یک میلیون هوادار داشتند. گرگ های خاکستری ترورهایی را بر علیه روشنفکران و دانشگاهیان چپ ترتیب دادند. شکنجه و قتل بسیاری از پارتیزان ها و هواداران جناح چپ بخشی از جنایاتشان است. گرگ های خاکستری، علاوه بر قتل و بمبگذاری، در قتل عام اقلیت ها در جروم و ماراش شرکت داشتند. به هر حال، علی رغم نقش مفیدی که برای ژنرال کنعان ایفا کردند، وی پس از آنکه رییس جمهور شد گرگ های خاکستری و حزب ملی گرای ترکیه mph را غیرقانونی اعلام کرد. سرهنگ تورکش (Türkeş) و دیگر اعضای گرگ های خاکستری دستگیر شدند. در کیفرخواست حزب ملی گرای ترکیه mph در سال ۱۹۸۱، دولت ترکیه ۲۲۰ عضو این حزب را متهم به ۶۹۴ مورد قتل کرد. اگرچه به اعضای زندانی گرگ های خاکستری در ازای پذیرفتن مبارزه با کردهای تجزیه طلب و پ.ک.ک و آسالا (ارتش مخفی ارمنی برای آزادی ارمنستان) پیشنهاد عفو داده شد.

بسیاری از اعضای کادر اصلی گرگ های خاکستری به حزب نئو-لیبرال سرزمین مادری و یا به جنبشهای اسلام گرا پیوستند. در سال ۱۹۸۳ حزب ملی کار به عنوان جایگزین حزب ملی گرای ترکیه بنا نهاده شد که در سال ۱۹۹۲ دوباره به عنوان قبلی (mph) بازگشت. از افراد فعال باندهای مرتبط با گرگ های خاکستری میتوان به علاالدین چاکیشی اشاره کرد او یکی از مجرمان تحت تعقیب در ترکیه و اروپا و همچنین یکی از قدرتمندترین افراد این کشور در دهه نود است. چاکیشی یکی از اعضای گروه Nevsehir است (جوانان روستایی که در سالهای دهه ی هفتاد به گرگ های خاکستری پیوستند و بعد از کودتای ۱۹۸۰ به فعالیت های بزرگتر رو آوردند) چاکیشی یکی از چهره های پیشرو در جنگ کثیف بر علیه جناح چپ و کردها در ترکیه بوده

است. او مغز متفکر پشت انجمن موفق آسالا(گروه تروریست ارمنی در لبنان) و بسیاری از عملیات های دیگر بوده است. چاکیشی ثروت زیادی را از طریق قاچاق هرویین (با همکاری مقام های رسمی) به دست آورده است و گفته می شود که نفوذی پنهان در هر معامله ی بزرگ در ترکیه دارد. دست داشتن او در خرید اخیر ترک بانک که به وسیله روزنامه ملیت فاش شد، به رسوایی بزرگی انجامید. چاکیشی هم اکنون در فرانسه زندانی است و به احتمال زیاد به ترکیه فرستاده نمی شود زیرا اتهامات کافی علیه او در اروپا وجود دارد که بتواند او را برای مدتی در آنجا نگاه دارد.

تانسو چیلر نمونه ای عالی از توانایی ها و استعداد یک زن ثروتمند است. در سال ۱۹۹۳، او نخستین نخست وزیر زن ترکیه شد. تسلط کاملش به انگلیسی و داشتن مدرک دکترا از دانشگاه هاروارد، باعث شد افراد زیادی در آمریکای شمالی و اروپا فکر کنند که ترکیه گامی بزرگ به سوی جلو

سرهنگ تورکش رهبر حزب حرکت ملی در یک محفل صهیونیستی



برداشته است اما حقیقت چیز دیگری بود. ریشه های ایدئولوژی سیاسی چیلر در سال ۱۹۹۷ در مراسم تشییع رهبر فاشیستی ترکیه، آلپ ارسلان تورکش آشکار شد. او با چشمانی پر از اشک گفت: "من همه چیز را از تو آموختم." چیلر از قدرت و مصونیتش از پیگرد قانونی به عنوان عضوی از پارلمان، در جهت افزودن به ثروت خانواده خود بهره برده است، خانواده ای که ثروتش میلیاردها دلار تخمین زده می شود. همسرش اوزر، با علایق چاکیشی در معاملات کثیف، تقلب و ترور رقابت می کند. پارلمان ترکیه در چندین نوبت تلاش هایی برای تحقیق در مورد اموال خانواده

نشریه روشنفکری آیدینلیک (روشنایی، آگوست ۱۹۷۶) با عنوان "اهمیت مجادلات ایدئولوژیک درباره بان ترکیسم" نشان می دهد که افسارگرگ های خاکستری دست آمریکاست

چیلر انجام داده است اما در هر بار چیلر با استفاده از ائتلافهای ریاکارانه این تحقیقات را به بیراهه کشانده است. بدنامترین این دستکاری ها در امور سیاسی، تشکیل ائتلاف بین حزب راه حقیقت چیلر و حزب رفاه نجم الدین اربکان در سال ۱۹۹۶ بود که اربکان را در مقام نخست وزیر قرار داده و به اولین دولت اسلامی در تاریخ ترکیه منجر شد.

در ششم فوریه ی ۲۰۰۱، مرال آکسندر Meral Aksener، یک فعال بان توراتی که در دولت تانسو چیلر- مسعود ییلماز سمت وزیر کشور را بر عهده داشت، آشکارا از یکی شدن جمهوری آذربایجان و ترکیه حمایت کرد. این مساله به طور ترسناکی یادآور درخواست اتحاد از جانب آلمان نازی با اتریش است. بیانیه ی آکسندر، حمایت نیروهای مسلح ترکیه (TAF) و آژانس ملی اطلاعات (MIT) را دارا بود.

**عملیات در کشورهای خارجی**  
بسیاری از افسران ترکیه با گرایش متمایل به گرگ های خاکستری، در جنگهای قفقاز بر علیه ارمنیها و روسها (در جنگ چیچن) جنگیدند. گزارشهای تایید نشده ای از آموزش فعالان گرگ های خاکستری بدست افسران ترکیه برای انجام عملیات در داخل خاک ایران وجود دارد. گزارش هایی درباره حضور فعالان گرگ های خاکستری در مراسم قلعه بابک در کوههای ایران شرکت کرده اند وجود دارد.

تاکتیک های گرگ های خاکستری در انتشار شایعه در ایران، شبیه تاکتیک های نفو نازی های عصر حاضر در اروپاست. بیانیه های گرگ های خاکستری به طور منظم در سراسر آذربایجان ایران پخش می شود. گرگ های خاکستری به سختی تلاش می کردند از مراسم قلعه بابک به عنوان وسیله ای برای ایجاد یک حادثه خوشونت بار استفاده کنند. همان طور که در یوگسلاوی سابق، این حوادث به طور گسترده ای در رسانه ها پخش می شد و توجه سازمان های حقوق بشر را به خود جلب می کرد.

گرگ های خاکستری، طرفداران شان را به کشورهای خارجی گسیل می کنند تا از این طریق بتوانند در امور سیاسی، فرهنگی و اجتماعی این کشورها دخالت کنند. رادیو مزاپوتامیا در ژانویه سال ۲۰۰۵ اشاره کرد: هزاران ترکمن به وسیله دولت ترکیه به عراق روانه شده اند. هدف آن ها این است که ترکمن های هوادار ترکیه در انتخابات عراق را در موقعیت بهتری قرار دهند. چندین راننده تایید کردند که ترکمن های زیادی را از ترکیه به کردستان منتقل کرده اند. در مقیاس جهانی، گرگ های خاکستری مشکوک به دست داشتن در قتل و ناپدید شدن شمار زیادی از فعالان حقوق بشر کرد و ترک هستند. آنها همچنین با مافیای ترکیه ارتباطاتی دارند. گرگ های خاکستری برای چریکهای جدایی طلب چیچن کمک های مالی می فرستند، آن ها تجزیه طلبان چیچنی را برادران خود می خوانند.

همان طور که قبلا اشاره شد، "مورخان" گرگ های خاکستری ادعا می کنند یونان باستان در حقیقت ترک بوده است. گرگ های خاکستری موفق به ایجاد یکی از طنزهای (تناقضات) بزرگ تاریخ شدند. به خاطر لفاظی و فعالیت های این گروه، آن ها موفق به ایجاد اولین و تنها اتحاد نظامی بین یونان و ایران در تاریخ گشتند. در ماه ژوئن سال ۱۹۹۸، یونان و ایران بر سر اتحادی نظامی به توافق رسیدند. این اتحاد شامل کشورهای ارمنستان و روسیه نیز می شد. یکی از اهداف مهم این اتحاد نظامی جلوگیری از تحرکات و جاه طلبی های احتمالی گرگهای خاکستری در قفقاز، آسیای میانه، بالکان و تاتارستان در کریمه و همچنین ارائه پشتیبانی های پنهان بود. وزیر دفاع یونان در تاریخ ۲۹ ژوئن ۱۹۹۸ به تهران پرواز و با مقامات ایرانی دیدار کرد. هدف او از سفر به تهران، توافقی نهایی برای ایجاد این اتحاد تاریخی بود.

منابع:  
دانشنامه جهانی ویکی پدیا (نسخه انگلیسی) به نشانی:  
[http://en.wikipedia.org/wiki/Grey\\_wolves](http://en.wikipedia.org/wiki/Grey_wolves)  
و <http://www.rozanehmagazine.com/NovDec05/AZPartIII.html>

# فدرالیسم در جهان

سخنرانی دکتر خوهری پاک در خصوص فدرالیسم

وطن بولی: در چند سال گذشته به ویژه پس از حمله ایالات متحده به عراق و تغییر ساختار آن موضوع فدرالیسم علاقه بسیاری از قوم‌گرایان را به خود جلب کرده است. قوم‌گرایان عراق را به عنوان یک الگوی موفق که در آن واحدهای قومیتی در یک ساختار فدرال مبتنی بر قومیت شکل گرفته، الگو قرار داده و در خصوص اهمیت پیاده شدن چنین مدلی در ایران اصرار دارند. امروزه فدرالیسم تبدیل به یکی از بحث‌های داغی شده که از چپ افراطی تا راست افراطی (سلطنت طلب) برای رسیدن به اهداف ایدئولوژیک خود در تبلیغ یا توجیه آن تلاش می‌کنند. اما بیشتر طرفداران آن اشراف مناسبی به معنا و مفهوم فدرالیسم ندارند کما اینکه تاکنون هیچ کتاب یا کار پژوهشی مثال زدن ای از سوی هواداران فدرالیسم منتشر نشده است. دکتر محمدرضا خوهری پاک (حقوقدان) از صاحب نظرانی است که تاکنون چند کتاب مهم با نام‌های "تقدی بر فدرالیسم" و "اقلیت‌ها" (نشر شیرازه) و فدرالیسم در جهان سوم (نشر هزار-دو جلدی) منتشر کرده است. متن زیر چکیده‌ای از سخنرانی ایشان در خصوص فدرالیسم می‌باشد که در اختیار خوانندگان قرار می‌گیرد.

در سال ۱۹۸۳، در دانشگاه لوزان به جزوه ای دسترسی پیدا کردم که بوسیله یکی از رهبران دست راست افراطی ایالات متحده آمریکا، که امروزه به نام نومحافظه کاران در عرصه قدرتند، نوشته شده بود (۱). در این جزوه نظام جمهوری فدرال را برای ما تجویز کرده بودند و پیش نویس قانون اساسی هم در پیوست آن بود من در آن زمان، درباره جمهوری مهاباد، سال‌های ۱۹۴۴ تا ۱۹۴۶ میلادی، تحقیق می‌کردم. یاد می‌آید که در آن سال‌ها هم چپ باستانی ایران، هم سید ضیا الدین طباطبائی و هم رادوی بی بی سی همه و همه از ملت و ملیت‌های ایرانی سخن می‌راندند و سید ضیا در آرزوی تشکیل ممالک متحده ایران بود.

امروزه، ما چنین تفاهمی را در میان چپ‌گرایان و راست‌گرایان می‌بینیم. افزون بر محافظه کاران دست راستی، چپ‌گرایان ما نیز همه فدرالیست‌های دوآتشه شده‌اند. نظام حاکم هم که مانند همه نظام‌های خودکامه، نیاز به دشمن واقعی یا خیالی دارد؛ نه تنها پاسخی برای خواست‌های اقوام ایرانی ندارد؛ بلکه به چنین آتشی دامن هم می‌زند. برخی از نظریه پردازان، به ویژه در جهان سوم، می‌پندارند که فدرالیسم می‌تواند سرمشقی واحد برای همه جوامعی باشد که در آن موضوع همزیستی گروه‌های گوناگون وجود دارد. گفتنی است که به استثنای بلژیک، در دیگر کشورهای فدرال، همواره جنگ، انقلاب و یا استعمار زدائی، موجب گزینش فدرالیسم شده است. ۲۵ کشور فدرال کنونی را می‌توان به چهار طبقه تقسیم بندی کرد:

۱ - کشورهایی که برخی از ویژگی‌های دموکراسی را در خود داشتند و به دوران پیشرفت صنعتی گام نهاده بودند و پس از انقلاب ایالات متحده آمریکا، نظام فدرالی را پذیرفتند مانند سوئیس در سال ۱۸۴۸ - با این توضیح که سوئیس پیشینه درازی در مورد کنفدرال بودن دارد و هم اکنون نیز نام رسمی آن کنفدراسیون سوئیس است. کانادا به سال ۱۸۶۷، استرالیا در سال ۱۹۰۱، اتریش در ۱۹۲۰ و آلمان فدرال به سال ۱۹۴۹. نتیجه فدرالیسم در این کشورها آن شد که حکومت‌های کم و بیش دموکرات محلی با به صحنه آمدن غولی به نام دولت فدرال نه تنها از میان نرفتند؛ بل، با در اختیار داشتن فضای گسترده تری در اقتصاد ملی جان تازه‌ای هم گرفتند.

۲ - آموزه فدرالیسم ایالات متحده آمریکا، سپس راه جنوب قاره آمریکا را در پیش گرفت تا بتواند آتشی میان خودمدیری و یگانگی ملی را ایجاد کند. از این روی،

مکزیک در سال ۱۸۲۴، برزیل در سال ۱۸۹۱، ونزوئلا در سال ۱۸۱۱ و آرژانتین در سال ۱۸۵۳ فدرالیسم را پذیرفتند. اما توفیق رفیق اغلب آنان نبود.

۳ - در پایان دوره استعمار و رخت بر بستن ظاهری استعمارگران، کشورهای نوحاسته در جستجوی تعادلی شایسته میان وحدت ملی و چندگانگی (قومی، مذهبی، زبانی و غیره) نظام فدرالی را اختیار کردند که برخی از آنان حکیم فرموده بود. هند به سال ۱۹۵۰، نیجریه ۱۹۵۴، پاکستان به سال ۱۹۵۶، مالزی در سال ۱۹۶۳، امارات متحده در سال ۱۹۷۱، جزیره‌های کومور در سال ۱۹۷۵ و افریقای جنوبی در سال ۱۹۹۴. در بسیاری از کشورهای مستعمره پیشین ساختار فدرالی بوسیله کشورهای استعمارگر به منظور کشت تخم بدبینی و جدائی میان مردم محلی بوجود آمده است - پس از فروریزی دیوار برلن و آن فجایع دهشتناک در یوگسلاوی که به نظرم باید از سوی ما ایرانیان چند بار بازخوانی شود؛ دو کشور فدرال در اروپا تاسیس شد بوسنی و هرزه گوین در سال ۱۹۹۵ و صربیی و مونتنگرو در سال ۲۰۰۲. مداخله اتحادیه اروپا در تاسیس این دو دولت چنان بود که، به هزل یا به جد، برخی از دست اندرکاران پیشنهاد می‌کردند تا دولت جدید در این کشور صربیی و مونتنگرو به نام سولانی (Solanie) نامیده شود؛ زیرا خاویر سولانا (Javier Solana)، نماینده اتحادیه اروپا، نقشی اساسی در نوزائی دولت نوین داشت.

تعریف لغوی، ذکر اصول و تحولات فدرالیسم: **Fédérer** به معنای متحدشدن است. دولت‌های کوچک، گروه‌های ورزشی، سندیکاها، کارگری با هم متحد می‌شوند و فدراسیون را تشکیل می‌دهند. فدرالیسم را نظام سیاسی (سیستم پولیتیک) می‌خوانند و آن را به دوگونه تقسیم می‌کنند: فدرالیسم متحد کننده **Fédéralisme agrégatif** مانند سوئیس، ایالات متحده و.. و جدا کننده **Fédéralisme ségrégatif** که در کشوری متمرکز بوقوع می‌پیوندد مانند هند، پاکستان، اتیوپی و بلژیک.

در هر فدراسیون باید ۴ اصل اساسی مراعات شود که از جنبه حقوقی آن می‌گذرد و به گفتن نام اصل‌ها بسنده می‌کنم. این اصول عبارتند از: اصل تفکیک - اصل خودمدیری - اصل مشارکت و اصل یآوری.

فدرالیسم از زمان با گرفتن آن در ایالات متحده آمریکا تا به امروز دگرگشت‌های فراوانی به خود دیده است. طرفه آن که در سال ۱۷۸۷ بنیانگذار قانون اساسی فدرال آمریکا، خیال تمرکززدائی در کشور را نداشتند آنان می‌خواستند

اقوام ساکن کشور ما بومی محل و آب و خاک‌اند نه از زمره تازه واردان. هم میهن کرد و بلوچ ما افزون بر زندگی در خاک نیاکان خود از سحرگه تاریخ با ایران بوده‌اند. جنگ چالدران، جنگ جهانی یکم و یا خط مرزی دوراند آنان را به ایران نیاورده است؛ آنان در خاک نیاکان خود زندگی کرده و می‌کنند. نامگذاری خاک اقوام به نام هریک از آنان از کردستان و گیلان بگیرید تا بلوچستان نشان دهنده واقعیات، روا داری و پذیرفتن یکدیگر در یک مجموعه است. نهر و گفته بود، ایران فرانسه آسیا است و این به نظر من درست است. ایران به دلایل یاد شده کشوری استثنائی در منطقه است اما در میان کشورهایی قرار دارد که نه فرهنگ پربار ایران، نه تاریخ کهن او و نه استثنا بودن همزیستی اقوام ایرانی را بر نمی‌تابند.

سیزده مستعمره پیشین را که به صورت کنفدراسیونی درآمده بودند و کارآئی چندانی هم نداشتند در موجودیت واحدی جمع کنند به طوری که هر یک از آن‌ها در اداره امور داخلی خود مدیر باشد و بخشی از امور را نیز به دولت فدرال واگذار کنند.

از آن پس تا امروز فدرالیسم تحولاتی به خود دیده است مانند فدرالیسم همیاری و در این روزها نیز استان کبک نوع دیگری از فدرالیسم بنام فدرالیسم گسترده **ouverture** را پیشنهاد می‌کند که در آن قانون اساسی فدرال، ویژگی‌های هر استان را باید به رسمیت بشناسد.

شگفت آن که فدراسیون به خودی خود نمی‌تواند نظام اداری نامتمرکز را برقرار کند. برخی هند را کشور فدرال متمرکز و ایالات و اسپانیا را کشورهای شبه فدرال می‌خوانند زیرا این دو کشور دارای نظام نامتمرکز وسیعی هستند.

فدراسیون هنگامی نامتمرکز است و کار مردم را به مردم می‌سپارد که هنگام با دموکراسی باشد. منظورم این است که نه نظام نامتمرکز نه نظام فدرالی دموکراسی را به همراه خود نمی‌آورد. برخی از خود خوانده نخبگان، نوشته‌اند و می‌نویسند که هر جا فدرالیسم و خودمدیری هست دموکراسی هم هست. این شعار غلط است و توده گیج کن. زیرا هر کشور نامتمرکز الزاماً دموکرات نیست؛ ولی، می‌توان گفت هر کشور دموکراتی به نحوی نامتمرکز است. هیچ نظام خودکامه ای هم روش اداره نامتمرکز را نمی‌پسندد زیرا خودکامه هیچ نیروی متقابلی را بر نمی‌تابد.

در آرژانتین سده نوزدهم، سرآمدان بوئنوس آیرسی، هوادار یک پارچگی کشور و برقراری نظم بوسیله دولتی متمرکز بودند. در همان زمان هواداران فدرالیسم را جنگ‌بارگان (**Caudillos**)، زمینداران و رهنما داران بزرگ تشکیل می‌دادند که خواهان حفظ قدرت خود در مناطق گوناگون بودند. اینان فدرالیسم را نه برای پایان دادن به کشمکش‌های درازمدت در میان منطقه‌های مختلف کشور و نه برای برقراری نظامی غیرمتمرکز بل، برای حفظ سروری خود در منطقه و ویژه ای می‌خواستند. جنگ‌های داخلی این دو گروه تا ۵۰ سال پس از استقلال آرژانتین ادامه یافت و در همه این دوران پنجاه ساله نه تنها تشکیل دولتی متمرکز از میان رفت بل یکپارچگی کشور نیز نابود شد. به نظرم می‌رسد شباهتی میان وضع سرآمدان بوئنوس آیرسی در سده نوزدهم با برخی از خود خوانده نخبگان محلی ما در سده بیست و یکم میلادی وجود دارد که به امید غنیمتی خانه را به آتش می‌کشند و یا زبان لال "می‌فروشد همه ایران را".

بنا بر این "مدعیان" فدرالیسم اگر به معنای حقوقی و سیاسی واژه فدرالیسم نمی‌پردازند، دستکم معنای لغوی آن یعنی متحد شدن را در نظر داشته باشند. کشور نیجریه تا جنگ بیافرا کشوری فدرال با سه ایالت بود. امروز همین کشور به ۳۶ ایالت تقسیم شده است. زیرا هر یک از جنگ‌بارگان

سهم خود را از درآمد نفتی می‌خواهد. آیا مدعیان فدرالیسم در ایران چنین خیالی رادرسمی پروراندند؟ فدرالیسم تنها هنگامی موثر است که از ابزار دموکراتیک استفاده کند نه آن که مانند برخی از کشورها، فدرالیسم به صورت ابزاری برای قدرت طلبی و یا جدا سری در آید. نمونه نیجریه را گفتیم؛ نمونه دیگر جزیره‌های کومور است که - مقام یکم را در مورد کودتا در کشورهای فدرال دارد. منظور من از ابزار دموکراتیک رایزنی با مردم از راه همه پرس، ایجاد نهادهای محلی انتخابی با رعایت حقوق اقلیت هاست. خانم‌ها و آقایان حتما می‌دانند که رابطه ای میان شمار ساکنان محلی و شمار واحد‌های محلی وجود دارد. هر قدر شمار واحد‌های محلی - به تناسب جمعیت بیشتر باشد رابطه مردمی بیشتر خواهد بود. در چنین حالتی دموکراسی



مشارکتی و موثر ایجاد می شود.

منظورم از واحد های محلی همه واحد های اداری دولتی و

محلی و واحد های محلی جامعه مدنی است. باری، در چنین جوامعی که شمار واحدهای محلی زیادتر است، نهاد های اداری واسطه میان مردم و دولت مرکزی می شوند و مسئولیت بیشتری احساس می کنند. در بسیاری از کشورهای جهان سوم که پیشینه ای درازی درباره تحزب و تاسیس جوامع مدنی ندارند؛ حتی در زمانی که همگی خود را اپوزیسیون رژیم خودکامه می خوانند همراستی و توافق در مورد یک موضوع مشخص ناممکن است. در این گونه کشورها سخن گفتن از فدرالیسم، همانند شوخی و یا توهمی شاعرانه است. هند پس از پنجاه سال از فدرالیسم، از چند سال پیش به تقویت پنجیات - از ریشه پنج فارسی - به معنای انجمن پنج نفری دست زد! امروزه شمار برگزیدگان مردم در سراسر هند به سه میلیون نفر رسیده که نزدیک به یک میلیون نفر آنان از زنان هستند.

درباره رابطه شمار واحدهای اداری محلی و شمار مردم اداره شونده گفتنی است که هر قدر شمار متوسط افراد کمتر و شمار واحد های اداری محلی بیشتر باشد دموکراسی قوام بیشتری خواهد داشت، اما، این امر ارتباطی با فدرالیسم ندارد. در فرانسه غیر فدرال ۳۶۵۵۹ واحد محلی اداری وجود دارد و شمار متوسط افرادی که بوسیله این واحدها اداره می شوند ۱۶۱۴ نفر است. در ایالات متحده آمریکا فدرال شمار واحد های محلی ۵۰۷۰ و شمار متوسط مردم اداره شونده ۳۸۷۲ نفر است. در اینجا بد نیست اشاره کوتاهی هم به اوضاع اقتصادی کشورهای فدرال جهان سوم

داشته باشیم: ۱۲ کشور جهان، ۸۰ درصد از نادارترین مردم را در خود جای داده اند. در میان این دوازده کشور، هند، نیجریه با همه ثروت نفتی، برزیل، اتیوپی، پاکستان، مکزیک از نظام فدرالی پیروی می کنند. ناکارائی فدرالیسم تنها در کشورهای جهان سوم نیست؛ کشورهای پیشرفته هم گرفتارهایی با نظام سیاسی فدرال داشته و دارند. اقوام ساکن کشور ما بومی محل (Indigène) و آب و خاک اند نه از زمره تازه واردان (Allogène). که بازم مهلتی دیگر می خواهد تا به گفتگو درباره آن بپردازیم. هم میهنان کرد و بلوچ ما افزون بر زندگی در خاک نیاکان خود از سحرگه تاریخ با ایران بوده اند. جنگ چالدران، جنگ جهانی یکم و یا خط مرزی دوراند آنان را به ایران نیاورده است؛ آنان در خاک نیاکان خود زندگی کرده و می کنند. نامگذاری خاک اقوام به نام هریک از آنان از کردستان و گیلان بگیرد تا بلوچستان نشان دهنده واقعیات، روا داری و پذیرفتن یکدیگر در یک مجموعه است. نهر و گفته بود، ایران فرانسه آسیا است و این به نظر من درست است. ایران به دلایل یاد شده کشوری استثنائی در منطقه است اما در میان کشورهای قرار دارد که نه فرهنگ برار ایران، نه تاریخ کهن او و نه استثنای بودن همزیستی اقوام ایرانی را بر نمی تابند.

به خاطر همین استثنای بودن است که ماباید راه حل ویژه خود را داشته باشیم. تقلید کردن از راه حل های دیگران هنگامی مفید است که اسباب آن نیز فراهم شود. شمار کودتاها، حکومت نظامیان و بازنگری قانون اساسی در کشورهای فدرال جهان سوم پندآموز است.

آن گروه از خود خوانده نخبگان قومی که ایدئولوژی محلی گرایی را مقدم بر بشر تلقی می کنند یعنی - (انتخاب

رفتاری اعتقادی به جای رفتاری مسئولانه) - از خطرهای چنین تقدیمی، به ویژه در جامعه ما، غافلند. زیرا افراد گروه قومی را نیز تنها در چهارچوب طبقاتی و یا بهتر بگوئیم در محدوده اجتماع قومی، محلی و یا زبانی جای داده و قفل دیگری بر زندان سکندر" می افزایند. این ایدئولوژی تمایزطلبانه، فردگرایی را در ذهن و روح حاکم کرده و راه را به روی دشمنی های فرضی و پیش داوری های غرضی می گشاید. در ایران، بحث درباره فدرالیسم و خودمختاری بیشتر از آنچه مورد درخواست اعضای گروه قومی باشد، محدود به نخبگانی شده است که خود را برگزیده گروه های قومی می دانند. آنان ایران را به قول آیزیا برلین "روی میز تشریح" گذاشته اند و میخواهند آن را برای اصطلاح "آرمان بزرگ" قربانی کنند. فریدون مشیری گفته بود: "صحبت از پژمردن یک برگ نیست - آه جنگل را پریشان می کنند".

اجازه می خواهم که گفتار خود را با این جمله از پاسکال فیلسوف فرانسوی به پایان برم که گفته بود: "چند گونگی که به یگانگی نیاجامد آشفستگی است و یگانگی که حاصل چندگونگی نباشد ستمگری است". بیائیم یگانگی تاریخی خود را حفظ کنیم. روشن اندیشی را با آزادی، فضیلت و احترام به حقوق فردی پیوند دهیم.

زیرنویس:  
**Lyndon H. Larouche Jr. Final Defeat - ۱**  
**of Ayotollah Khomeine, A doctrine of Constitutional Law for the Iranian Renaissance from Dark Age of Neo-Asharite Irrationalism, The New Benjamin Franklin House, New York**  
**Martin Plichta, " A Crostwitz, les - ۳**  
**Serbes de Lusace défendent leur école sorabe" in**  
 لوموند اول اوت ۲۰۰۲.

## انتخابات میدان تبلیغات قومی نیست

سهیل اینانلو

حقوق پایمال شده می زند و قول دگرگونی های اقتصادی برای گروه های جمعیتی مورد نظرشان را می دهند، اما کدامین حقوق پایمال شده؟ همیشه ایرانیان برادر وار در کنار یکدیگر زیسته اند و به حقوق یکدیگر تعرضی نکرده و نخواهند کرد. این شعارهای پوپولیستی فقط و فقط باعث تشویش اذهان عموم می گردد و قطعاً فضای رقابت سالم انتخاباتی را مسموم می نماید. در دوره های پیشین نیز شاهد بودیم که نامزدهایی که از طریق سر دادن شعارهای قومی در صدد تهییج مردم بودند نه تنها غالب انتخابات نبودند بلکه در قعر جدول آرا قرار گرفتند این نشانگر بی اعتنایی مردم متمدن آذربایجان به مسائل قومی - قبیله ای و پیشامدرن است.

نامزدهای انتخابات (با هر گرایش و سمت و سوی فکری که دارند) نیز نباید فراموش کنند رسالتی به گردنشان است و این رسالت جز آبادانی عمرانی و فرهنگی ایران بزرگ نیست و این امر باید با در نظر گرفتن احترام به تک تک هم میهنان و حفظ شأن و منزلت سرزمین سرفرازمان باشد.

برخورد با اینگونه بی اخلاقی ها در امر تبلیغات و جلوگیری از تکرار آن در انتخابات پیش رو یکی از وظایف بزرگ مسئولین برگزاری انتخابات محسوب می شود. امید است این نکته پراهمیت مورد توجه مسئولین وزارت کشور که مسئولیت خطیر برگزاری انتخابات بر عهده ی آنان است، قرار گرفته باشد و هشیارانه از برهم ریختگی افکار مردم در سراسر ایران جلوگیری نمایند تا شاهد تبلیغات سالم در انتخابات مجلس امسال باشیم.

کرمانشاه بارها و بارها تکرار شده و شاهد این بوده ایم که نامزدهای انتخاباتی با طرح ادعاهای نادرست و دادن وعده های بی حد و حصر قومیتی قصد فریب آنها را دارند. بارها دیده و شنیده ایم که برخی نامزدها در این دیدارها دم از



این روزها در آستانه ی انتخابات مجلس قرار گرفته ایم، انتخاباتی که همواره در ایران از اهمیت بالایی برخوردار می باشد. طبق آماري که در رسانه ها شنیده می شود بیش از پنج هزار نفر برای تکیه زدن بر صندلی های پر مسئولیت مجلس اعلام آمادگی نموده اند. در شرایطی که هنوز تب و تاب انتخابات به اوج خود نرسیده و لیست افرادی که صلاحیت شان مورد تایید شورای نگهبان قرار خواهد گرفت مشخص نشده انتظار می رود رقابت های انتخاباتی در فضایی اخلاق مدار جریان داشته باشد. در صورتی که بارها در دوره های پیشین شاهد زیر پا گذاشتن حد و مرزهای بنیادین توسط برخی نامزدها بوده ایم. اساساً تبلیغات و فعالیت های برانگیزاننده مردم، برای جلب نظر در رای دادن به نامزد خاصی باید از خط قرمزهایی تبعیت کند که با شرایط اجتماعی، فرهنگی و تاریخی جامعه ما همخوان باشد، یکی از این خطوط قرمز برانگیختن احساسات قومی است که متأسفانه به کرات شاهد زیر پا گذاشتن آن در دوره های پیشین انتخابات ریاست جمهوری و مجلس بوده ایم.

هر چند در کشوری همچون ایران که مردم آن بی چون و چرا حتی از جان خود و فرزندان شان در راه پاسداری از خاک مقدس سرزمین خویش فروگذاری نکرده اند جای نگرانی نیست و یقیناً این گونه شیطنت ها راه به جایی نخواهد برد اما تجربه نشان داده برخی افراد با تکیه بر مسایل قومی، سودای رسیدن به مسندهای قدرت را در سر می پروراندند. این امر در استانهایی همچون آذربایجان شرقی و غربی، کردستان، سیستان و بلوچستان، اردبیل و

# درنگ‌هایی بر مقوله "حق ملل در تعیین سرنوشت" لنین

اخیر، برخی پژوهشگران فریخته ۱۵امه در صفحه ۱۲ در ایران و خارج کشور به جنبه‌هایی از آن پرداخته و نقد کرده‌اند که بسیار امیدوارکننده است.

درنگ‌های طولانی مرا به این یقین رسانده است که بدون نقد و بازنگری ریشه‌ای این مقوله‌ها و فرایافته‌ها و آن نیز زیر ذره‌بین واقعیت‌های ایران، نمی‌توان هیچ طرح و شالوده درستی برای حل معضلات سیاسی اجتماعی و تاریخی ایران از جمله در مورد مسائل و مباحث قومی و ملی، ارائه داد. برای آن نیز در گام نخست باید دید اصلاً موضوع چیست و طراح اصلی این یا آن فرایافته، چه می‌گفت و چه می‌خواست است؟ بنابراین، قصد من در این نوشتار، نگاه اجمالی به مبحث "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" از منظر لنین و نقد و بررسی نظریه‌ها و تزیهای او در این باره است. زیرا نوشته‌ها و تزیهای او در این راستاست که اندیشه‌ی راهنمای ما در این مقوله بوده است.

در آثار لنین، مقوله "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" برای نخستین بار در طرح برنامه حزب سوسیال دموکرات روسیه مطرح می‌شود (ژانویه-فوریه ۱۹۰۲). بخش مربوط به "اصول" را فردی به نام فری (نام مستعار ولادیمیر ایلیچ لنین در جوانی) به کمیسیون برنامه ارائه می‌کند که در آن آمده است: "شناسایی حق تعیین سرنوشت برای همه ملت‌هایی که در ترکیب دولت (روسیه) قرار دارند." (۱)

با وجود آن که لنین، حق تعیین سرنوشت را چنانچه خواهیم دید، به معنای حق جدایی سیاسی و تشکیل دولت ملی و مستقل ملل زیر یوق تزاریسم مد نظر داشت با این حال، از آنجا که مسئله ملی را هم طبقاتی می‌دید و تابعی از انقلاب سوسیالیستی می‌پنداشت، این "حق" را از همان آغاز در چنان جنبه‌ای از شرط و شروط قرار می‌داد که در عمل، از حد یک اعلام موضع کلی و انتزاعی، آن هم صرفاً برای بیان برابری میان ملت‌ها و نه بیش‌تر از آن فراتر نمی‌رفت. در واقع، تعیین تکلیف برای مسئله‌ای که باید به همت و گزینش هر ملت زیر سلطه‌ی مشخص، در تمامت آن حل و فصل می‌شد در گفت‌وگو لنین و پراتیک سیاسی وی، به عهده یک طبقه: پرولتاریا و آن هم در عمل، به دست حزب پرولتاریا سپرده می‌شد. طبقه‌ای که به هر حال، اقلیت کوچکی از ملت را تشکیل می‌داده است. معیار تشخیص مصلحت بودن یا نبودن جدایی این یا آن ملت نیز "مصلح عالی‌تر سوسیالیسم و پرولتاریا" بود. تمامی این‌ها و اگرها و "احتجاجات تئوریک"، به آن منجر شد که پس از پیروزی انقلاب اکتبر، هنگامی که لحظه عمل فرا رسید، تحقق این "حق" از ملت‌های زیرسلطه و تحت‌انقیاد دولت روسیه‌ی تزاری، سلب شد. در زیر به اجمال با استناد به نوشته‌های بسیار متعدد لنین از ورای تشریح سیستم و ساختار فکری او، به اثبات حکم بالا می‌پردازیم.

لنین در نخستین نوشته‌اش درباره‌ی این موضوع (ژوئیه ۱۹۰۳)، در توضیح طرح برنامه حزب سوسیال دموکرات روسیه، پس از ذکر فرمول یادشده در باره حق تعیین سرنوشت، چنین تأکید می‌ورزد: "اما شناسایی بی قید و شرط مبارزه برای آزادی تعیین سرنوشت، ما را موظف نمی‌کند که از هر خواست تعیین سرنوشت ملی حمایت کنیم. سوسیال دموکراسی، به مثابه حزب پرولتاریا، وظیفه مثبت و اصولی خود را این قرار داده است که نه برای "حق تعیین آزاد سرنوشت خلق‌ها و ملیت‌ها"، بلکه برای فشرده‌ترین اتحاد پرولتاریای همه ملیت‌ها همکاری کنیم..." (۲)

آنچه در نقل قول بالا آمد، در حقیقت، بازتاب تفکر و رویکرد لنین به مقوله‌ی "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" است. موضعی که در طول ۲۰ سال فعالیت پرچوش و خروش بعدی وی و به‌رغم فرمول‌های گوناگون و گاه

ناسخ و منسوخ که در این باب ارائه می‌دهد، اساساً بدون تغییر می‌ماند. لنین متأثر از مسائل روز و الزامات لحظه و یا نیازی که به استدلال مطلب معینی داشت، گفتارهای متفاوت و حتی متناقضی در مسئله ملی دارد. من کوشش کرده‌ام به‌رغم این تناقضات، از انبوه نوشته‌های لنین، گفتارهایی را بیاورم که هم به‌طور عینی تناقض‌ها و جنبه‌های مختلف نظریات وی را نشان دهد و هم بیانگر خط اصلی و جوهر فکری و اندیشه‌راهنمای لنین در مسئله ملی باشد. "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" به چه معناست؟ نخست یادآوری کنم که مقوله‌ی "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" صرفاً میث و ویژه مارکسیست‌ها نیست. بلکه مربوط به دوره‌های قبل است و در پیوند با انقلاب‌های بورژوا-دموکراتیک قرن‌های ۱۸ و ۱۹ در اروپاست. طرح این اصل، از پیامدهای مستقیم انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹ است و در آغاز معروف به "اصل ملیت‌ها"، به معنی: "هر ملت، یک دولت" بود.

اما از دهه‌ی پایانی سده‌ی ۱۹ و آغاز قرن بیستم، با توسعه‌ی جنبش‌های استقلال ملی در اروپای خاوری و آسیا، این اصل ابعاد تازه‌ای یافت و از مشغله‌های فکری مهم مارکسیست‌های آن زمان شد. این امر در روسیه ابعاد حادی به خود گرفت.

لنین در سخنرانی‌های نهم تا سیزدهم ژوئیه ۱۹۱۳ در سوئیس، مقوله‌ی "حق تعیین سرنوشت خویش" را می‌شکافد و می‌گوید: این اصل "نمی‌تواند تفسیر دیگری جز تعیین آزادانه‌ی سرنوشت سیاسی داشته باشد. به عبارت دیگر: حق

هرگز نه حزب‌نوده‌ایران و نه دیگر جریانه‌های سیاسی چپ کشور ما، در اطراف این موضوع درنگ نکردند که آیا اساساً اصل حق ملل در تعیین سرنوشت خویش قابل انطباق با اوضاع و احوال و تاریخ ایران هست یا نه؟ ما این مقوله‌ها را چشم‌پسته و به تقلید و شباهت‌سازی با روسیه‌ی تزاری تکرار و تبلیغ کردیم. اصلاً روی این نکته درنگ نشد که آیا این شباهت‌سازی با روسیه‌ی تزاری، پژواک واقعیت تاریخی ایران هست یا نه؟ آیا در ایران، واقعاً رابطه ملت سلطه‌گر و ملل زیرسلطه برقرار بوده یا خیر؟

متأسفانه، طرفداران متعصب ایرانی اصل لنینی حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، به این تفاوت کیفی میان روسیه چون زندان خلق‌ها و کشور باستانی ایران که در آن اقوام مختلف طی سده‌ها و هزاره‌ها هم‌زیستی داشته‌اند، توجه نمی‌کنند. هرگز در تاریخ ایران، مناسبات اقوام ایرانی با یکدیگر، مناسبات قوم سلطه‌گر و زیرسلطه نبوده است. هرگز قوم ناموجود فارس با لشکرکشی، دولت‌های بر سرکار اقوام غیرفارس ساکن ایران را برینداخته و به زیرسلطه خود در نیاورده است. چگونه می‌توان بدون توجه به واقعیت فرهنگی - تاریخی ایران، نمونه‌های کشورهای دیگر را برای ایران نسخه‌پیچی کرد؟

جدایی برای تشکیل دولت مستقل" (۳). فراوانی نوشته‌های لنین در مسئله ملی در آن سال‌ها، حکایت از حدت و اهمیت این بحث‌ها و اختلاف نظرها در روسیه و میان سوسیال دموکرات‌های اروپاست. در این میان، دو اثر لنین: "یادداشت‌های انتقادی در مسئله ملی" (اکتبر - دسامبر ۱۹۱۳) و رساله معروف او "درباره حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" (فوریه - مه ۱۹۱۴) از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. زیرا برنامه بلشویکی در مسئله ملی به‌طور عمده، بر پایه تئوری‌ها و احکام مندرج در این دو سند پی‌ریزی شده است. در ایران نیز همین رساله‌ی اخیر اندیشه‌ی راهنمای چپ‌ها بوده است.

لنین وضع شرق را اینگونه توصیف می‌کند: "در اروپای خاوری و در آسیا، دوران انقلاب‌های بورژوا - دموکراتیک تنها در سال ۱۹۰۵ آغاز شد. انقلاب‌های روسیه، ایران،

ترکیه، چین، جنگ‌های بالکان... زنجیره‌ی حوادث جهانی دوران ما در "خاور" است. تنها ناینیامان ممکن است در این زنجیر حوادث، بیداری سلسله‌ای از جنبش‌های ملی بورژوا - دموکراتیک و کوشش‌هایی را که برای تشکیل دولت‌های مستقل و همگون ملی انجام می‌شود، نبینند. همانا به همین دلیل که روسیه به اتفاق کشورهای همسایه در حال گذراندن این دوره است، وجود بخش ویژه‌ی حق ملل در تعیین سرنوشت خویش در برنامه ما لازم است" (۵).

اصل "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" و حیظه‌ی عملکرد آن از منظر لنین

حال که تا حدی با موضوع لنین در رابطه با اصل "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" آشنا شدیم، دانستن یک موضوع از نظر متدولوژی بررسی ما، ضرورت دارد: از منظر لنین، دامنه‌ی عمل این "حق" تا به کجاست؟ به عبارت دیگر، شامل چه کشورهایی است؟ و حکایت از چه نوع روابط و قید و بندها دارد؟

از آنجا که در این تقسیم‌بندی: اروپای باختری در یک سو و کل کشورهای اروپای خاوری و آسیا، یعنی کشورهای چپ روسیه و ایران و چین در سوی دیگر و در کنار هم آمده‌اند؛ ممکن است در نگاه نخست چنین تداعی شود که از دیدگاه وی، انطباق اصل "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش"، چه در شکل و مضمون آن و چه در قلمرو عمل و قانون‌مندی‌هایش، مثلاً برای روسیه و ایران یکسان بوده است. اگر چنین استنباطی بشود، کاملاً نادرست است. از نظر اهمیتی که روشن شدن این مطلب در تحلیل ما از مسئله ملی در ایران دارد، به اجمال به توضیح آن بر مبنای نوشته‌ی او، می‌پردازیم.

لنین در تقسیم‌بندی دیگری از کشورهای جهان، آن‌ها را به سه نوع متمایز تقسیم می‌کند: نوع اول: کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری اروپای باختری و ایالات متحده آمریکا. به نظر لنین در این کشورها، مدت‌هاست که جنبش‌های ملی مترقی بورژوازی پایان یافته است و "هر کدام از این ملل "بزرگ" بر ملل دیگر در مستعمرات و داخل مرزهای خود ستم روا می‌دارند." (۶) لنین برای احزاب کارگری و پرولتاریای این کشورها، وظایف و تکالیف معینی مطرح می‌سازد که جوهر آن چنین است: "پرولتاریا نمی‌تواند علیه نگه‌داری جبری ملل تحت ستم در مرزهای این دولت‌ها مبارزه نکند. به عبارت دیگر، باید برای حق تعیین سرنوشت مبارزه کند. پرولتاریا باید طالب آزادی جدایی سیاسی برای مستعمرات و ملت‌های تحت ستم از ملت "خود" باشد" (۷).

نوع دوم: کشورهای خاور اروپا: اتریش، بالکان و به ویژه روسیه است. درباره این کشورها می‌گوید: "همانا در قرن بیستم است که جنبش‌های ملی دموکراتیک بورژوازی و مبارزه ملی به‌ویژه در این کشورها گسترش یافته و خصلت حادی به خود گرفته است" (۸). می‌نویسد، در این کشورها "اگر پرولتاریا از حق ملل در تعیین سرنوشت خویش حمایت نکند، در انجام وظایفش، چه در راه به پایان‌رساندن تحوّل بورژوا - دموکراتیک و چه در کمک به انقلاب سوسیالیستی در دیگر کشورها، موفق نخواهد بود" (۹).

این که لنین تاجه حد و تا کجا به موضوع اش در مورد روسیه تزاری، در قبال ملت‌های تحت ستم "ملت و لیکاروس"، صادق و ثابت قدم ماند و یا پس از انقلاب اکتبر، هنگامی که لحظه موعود برای تحقق وعده و تعهدش فرا رسید، چگونه عمل کرد، داستان دیگری است که به آن اشاره خواهم کرد. در یک کلام: هرچامیسر بودیه هروسيله، از جمله جنگ و لشکرکشی، از آزادی ملل زیر یوق روسیه ممانعت کرد.

نوع سوم: "کشورهای نیمه‌مستعمره، نظیر چین، ایران و ترکیه و همه مستعمرات که جمعاً تا یک میلیارد جمعیت



دارند. (۱۰) در باره این کشورها می نویسد: "سوسیالیست‌ها نه فقط باید آزادی فوری، بی قید و شرط و بدون بازخرید مستعمرات را طلب کنند، (و این خواست در بیان سیاسی‌اش چیزی جز همان پذیرش حق ملل در تعیین سرنوشت خویش نیست) بلکه می‌باید به قاطعانه‌ترین وجه از انقلابی‌ترین عناصر جنبش‌های بورژوا - دموکراتیک و راهب‌بخش این کشورها پشتیبانی کنند... (۱۱)

ملاحظه می‌شود که لنین به روشنی و با ذکر نام، حساب کشورهایی هم چون ایران و چین و ترکیه را از حساب امپراتوری‌هایی چون روسیه، کاملاً جدا می‌کند و در مقوله‌ی دیگری قرار می‌دهد و تمامیت و کلیت این کشورها را با ذکر نام آن‌ها مد نظر دارد. در مورد این گونه کشورها، اصل "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" را فقط قابل انطباق با تمامیت ارضی و کلیت هر یک از این کشورها می‌داند، نه در درون و اجزای تشکیل دهنده‌ی آن‌ها. در اسناد سازمان ملل نیز همین درک و تلقی از این مقوله مطرح است نه چیز دیگر.

چنانچه از متدولوژی برخورد لنین به مسئله و تقسیم بندی کشورها برمی‌آید، در ارتباط با کشوری نظیر ایران، انطباق این اصل تنها در حالتی معنا می‌یابد که ایران در تمامیت ارضی آن و به مثابه ملتی واحد در نظر گرفته شود که در دوره‌هایی، استقلال و حاکمیت ملی آن به طور موضعی و در کوتاه‌زمان، خدشه‌دار شده یا از بین رفته باشد. لنین نیز اگر از ایران نام می‌برد، اوضاع و احوال آن ایام را در نظر داشته است. بی‌گمان، توجه او معطوف به معاهده ۱۹۰۷ میان روسیه و بریتانیا برای تقسیم کشور به مناطق نفوذ یا اشغال نظامی ایران در دوره‌ی جنگ جهانی اول است.

از گفته‌ها و احکام لنین می‌توان به روشنی دریافت که وقتی وی از تحقق اصل "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" سخن می‌گوید، بین کشورهایی نظیر ایران و چین با کشوری نظیر روسیه تزاری فرق می‌گذارد. وقتی از تحقق این اصل در روسیه سخن می‌گوید، منظور او نه خود روسیه بلکه، ملل تحت انقیاد روسیه است که به زور و جنگ‌های استعماری به آن ملحق شده‌اند. بنابراین بارها این موضوع را مطرح می‌کند که: "حزب پرولتاریا قبل از هر چیز باید خواستار اعلام فوری و واقعی و مطلق آزادی جدایی از روسیه برای تمامی ملل و ملیت‌هایی باشد که تحت ستم تزارسیم قرار گرفته یا به زور در چارچوب دولت روسیه نگهداری شده، یا به آن وصل و به عبارت دیگر، الصاق شده‌اند." (۱۲) لنین وضعیت ملتهای تحت ستم روسیه را با وضعیت مستعمره‌ها و روابط استعماری، یکی می‌داند و این واقعیت را از مشکلات مسئله ملی در روسیه می‌شمرد.

متأسفانه، طرفداران متعصب ایرانی "اصل لنینی" "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش"، به این تفاوت کیفی میان روسیه چون "زندان خلق‌ها" و کشور باستانی ایران که در آن اقوام مختلف طی سده‌ها و هزاره‌ها هم‌زیستی داشته‌اند، توجه نمی‌کنند. هرگز در تاریخ ایران، مناسبات اقوام ایرانی با یکدیگر، مناسبات قوم سلطه‌گر و زیرسلطه نبوده است. هرگز قوم ناموجود فارس با لشکرکشی، دولت‌های برسرکار اقوام غیرفارس ساکن ایران را برنبداخته و به زیرسلطه‌ی خود در نیاورده است. چگونه می‌توان بدون توجه به واقعیت فرهنگی - تاریخی ایران، نمونه‌های کشورهای دیگر را برای ایران نسخه‌پیچی کرد؟

**آیا لنین به جدایی ملل تحت انقیاد روسیه باور داشت؟**  
با توجه به توضیحات و برخی نقل قول‌های بالا، ممکن است این پرسش اساسی به ذهن متبادر شود: با توجه به موضع صریح لنین که در بالا ذکر شد، پس چرا این احکام بعد از پیروزی اکتبر ۱۹۱۷ جامعه عمل نپوشید؟ چه شد که بلشویک‌ها به رهبری لنین کوشیدند و جنگیدند و هر جا

توانستند از آزادی و جدایی ملتهای زیر یوغ تزارسیم جلوگیری کردند؟ و دولت‌های ملی را که پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ و سقوط تزارسیم در گرجستان، ارمنستان، آذربایجان و ترکستان و... برپا شده بود، زیر ضربات کوبنده‌ی ارتش سرخ سرنگون ساختند؟ و حتی در آستانه جنگ دوم جهانی، به بهانه تعلق کشورهای بالتیک به روسیه تزاری، برای تصرف مجدد آن‌ها با هیتلر به معامله نشستند؟ و با همین بهانه، بخشی از لهستان و مولداوی را نیز به اتحاد شوروی ملحق کردند؟

بررسی دقیق مواضع لنین به طور بارزی نشان می‌دهد که وی در مورد مشخص روسیه، اساساً اعتقادی به پیاده کردن اصل "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" نداشت. در مورد مستعمرات کشورهای بزرگ دیگر نیز، موضعش پر از ابهام بود. زیرا در سایه‌ی پندارهایی‌های وی در باره‌ی انقلاب پرولتری جهانی قرار داشت.

رفتار لنین پس از کسب قدرت نشان داد که گفتارهای آتشین او در باره‌ی "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" در مورد روسیه، بردی فراتر از یک اعلام موضع کلی و انتزاعی نداشت. لنین با ساده‌انگاری باور نکردنی، بر این گمان بود که صرف اعلام شناسایی تشریفاتی و پرتطنه‌ی این "حق"، تمامی آن پیشداوری‌ها و خصومت‌های تاریخی بازدارنده را که طی سده‌ها میان روسیه سلطه‌گر و غاصب با ملل زیریوغ، انباشته شده بود، از میان خواهد رفت. لنین بر این پندار بود که با اعلام برقراری "سوسیالیسم" در روسیه، روند ادغام ملتهای ساکن امپراتوری روسیه در یکدیگر آن هم به طور داوطلبانه و مشتاقانه از سوی ملل زیرستم، بر محور ابر روس! تحقق خواهد یافت.

نتیجه سیاست و عملکرد مکتب نظری لنین، استمرار روابط سلطه‌گر و زیرسلطه دوران تزاری در قالب جدید فریبنده‌ی "سوسیالیسم واقعا موجود" با همه پیامدهای غم‌انگیز آن بود که با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی شاهد آن بودیم. همان‌گونه که لنین توانست با اراده‌گرایی و استفاده از شرایط استثنای لحظه، "انقلاب سوسیالیستی" من درآوردی خود را در روسیه پس‌مانده‌ی موزیک‌ها به پیروزی برساند. با همان اراده‌گرایی و حتی با توسل به اعمال قهر کوشید تا مسئله‌ی ملی را نیز به روال خویش در راستای حفظ و استمرار امپراتوری روس، منتهی در قالب تازه‌ی اتحاد شوروی فیصله دهد. مشغله ذهنی اصلی لنین حفظ دولت روسیه شوروی سوسیالیستی در پهنه‌ی امپراتوری

سابق روسیه بود. از این منظر، برای وی، اشتیاق و خواست ملتهای زیر یوغ تزارسیم برای رهایی و تشکیل دولت مستقل خودی، امر فرعی و حتی ارتجاعی تلقی می‌شد! بنابراین سرکوب آن‌ها توجیه "انقلابی" می‌شد.

با آن که در گفتار، از حق ملل زیر یوغ تزارسیم برای رهایی و تشکیل دولت‌های ملی طرفداری می‌کرد، ولی در واقع، معتقد بر حفظ دولت‌های بزرگ و متمرکز بود. می‌گفت: "پرولتاریای آگاه، همواره طرفدار دولت بزرگ‌تر خواهد بود، همیشه علیه ویژگی‌های قرون وسطایی مبارزه خواهد کرد و با نظری موافق به تقویت همگرایی اقتصادی سرزمین‌های بزرگ می‌نگرد. زیرا بر بستر آن هاست که پیکار پرولتاریا علیه بورژوازی بهتر می‌تواند گسترش یابد (۱۳). بارها در نوشته‌هایش اصل "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" را مورد تأیید قرار می‌داد، ولی بلافاصله می‌افزود: "معنای این خواست به هیچ وجه جدایی، قطعه‌قطعه شدن و تشکیل دولت‌های کوچک نیست... این خواست بیانگر پیگیری ما در مبارزه علیه هر گونه ستم ملی است." (۱۴) به عبارت دیگر: در حرف آری، و در عمل نه! دیدگاه پایه‌ای دیگر لنین عبارت از این بود "مصالح سوسیالیسم بر حق ملل در تعیین سرنوشت خویش اولویت دارد." (۱۵) با این گونه تئوری‌های من درآوردی، لشکرکشی به آذربایجان و گرجستان و ارمنستان و ترکستان و سرنگونی دولت‌های ملی که در این سرزمین‌ها پس از انقلاب‌های فوریه و اکتبر ۱۹۱۷ و سقوط تزارسیم برپا شده بود، توجیه می‌شد. لنین در حقیقت به خاطر نگرش انتروناسیونالیستی‌اش و وسوسه‌ی انقلاب پرولتری جهانی، اعتقادی به تحقق خواست اصل "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" برای ملتهای تحت انقیاد روسیه، نداشت. این است جان کلام.

پلمیک میان کیفسکی، از رهبران حزب سوسیال دموکرات اوکراین با لنین، بسیار گویا و افشاگرانه است. کیفسکی بلشویک‌ها را به "بندباز" تشبیه می‌کرد و به طنز می‌گفت: "وقتی از بلشویک‌ها درباره‌ی مثلا استقلال سیاسی اوکراین پرسش می‌شود، پاسخ می‌دهند: "سوسیالیست‌ها در جست‌وجوی تحصیل حق جدایی‌اند ولی علیه جدایی تبلیغ می‌کنند!" لنین در نوشته مهمی به کیفسکی چنین پاسخ می‌دهد: "ما کارگران آبر روس باید به دولت خود اخطار کنیم که مغولستان، ترکستان و ایران را تخلیه کند و کارگران انگلستان باید به دولت خود اخطار کنند که مصر و هندوستان و ایران و... را تخلیه کند... آیا این بدان معناست که ما به توده‌های زحمتکش مستعمرات توصیه می‌کنیم که خود را از پرولتاریای آگاه اروپا "جدا" کنند؟ ابداً چنین نیست. ما همواره برای نزدیکی هرچه فشرده‌تر و ادغام کارگران آگاه کشورهای پیشرفته با کارگران دهقانان، بردگان همه‌ی کشورهای تحت ستم بوده ایم و هستیم. ما همواره به همه طبقات تحت ستم و از جمله مستعمرات توصیه کرده‌ایم و خواهیم کرد تا از ما جدا نشوند، بلکه برای ادغام هر چه بیش‌تر، به ما نزدیک شوند." (۱۶) کمی بعد، همین اندیشه را به شکل دیگری باز می‌کند و می‌گوید: "اگر ما از حکومت‌های خود، تخلیه مستعمرات و آزادی کامل حق جدایی را خواستاریم و "اگر مراد این است که خود ما به طور مطمئن این حق را به کرسی بنشانیم و این آزادی را به محض کسب قدرت اعطا کنیم... (چنین کاری) به هیچ‌وجه برای "توصیه‌ی" جدایی نیست، بلکه بر عکس، برای تسهیل و تسریع نزدیکی و ادغام دموکراتیک ملتهاست. ما تمام تلاش خود را برای نزدیکی با مغولان، ایرانیان، هندی‌ها و مصری‌ها و ادغام با آنان به کار خواهیم انداخت. ما متوجه‌ایم که این وظیفه ماوبه سودماست که این کار را انجام دهیم والا سوسیالیسم دراروپا شکننده خواهد شد." (۱۷=۶۶)

مطلب چنان بی‌پرده و گستاخانه بیان شده‌است که نیازی به توضیح و تفسیر کته فکری و گوهر سیاست و رویکرد لنین



به مسئله ملی نیست. در حقیقت لنین در تلاش برای پاسخ به پرسش طنزآمیز کیفسکی، فقط مهر تأیید بر درستی ایراد او گذاشته است.

گفتنی است که همین "تئوری" های لنین، از جمله ادغام ملت‌ها، پایه‌های نظری و تئوریک بعدی استالین و دولت شوروی برای جهانگشایی و دست‌اندازی به همسایگان شد. پس از جنگ جهانی دوم، به زور ارتش سرخ، لتونی، لیتوانی و استونی به روسیه شوروی ملحق شدند و تا فروپاشی آن، نور آزادی را ندیدند. لهستان و دیگر کشورهای اروپای شرقی را به صورت اقمار شوروی درآوردند. در ایران با ایجاد ماجرای استالین - باقراف ساخته و پرداخته ی فرقه دموکرات آذربایجان، برای تجزیه ایران به وسوسه افتادند. در آسیای دور چندین جزیره ژاپنی را متصرف شدند. اما هیچ ملتی به اندازه ملل زیر یوغ روسیه تزاری هزینه این سیاست را نپرداختند.

لنین و بلشویک‌ها به مجرد فراغت نسبی از جبهه‌های غرب، واحدهای ارتش سرخ را در بهار سال ۱۹۲۰ به مرزهای ماورای قفقاز نزدیک کردند و بی‌درنگ دست به کار شدند و با هم‌دستی و تئانی بلشویک‌های محلی، حکومت های بر سرکار را یکی پس از دیگری سرنگون ساختند. آذربایجان در آوریل ۱۹۲۰، گرجستان در نوامبر ۱۹۲۰ و ارمنستان در فوریه ۱۹۲۱! و کمی بعد آسیای میانه نیز به همین روال به سرنوشت آن‌ها دچار شد. البته برای توجیه اقدام خود در افکار عمومی و دادن مضمون "انقلابی" به آن، همه جا فرمول زیر، ترجیح بند تجاوز آشکارشان بود: "سپاهیان ارتش سرخ به خواهش زحمتکش آذربایجان که دست به قیام زده بودند، به کمک آن‌ها آمدند!" (۱۸)

نسل من با این نغمه شوم، گوش شناساست. مشابه این فرمول در ۱۹۵۶ در مجارستان، در ۱۹۶۸ در چکسلواکی و در ۱۹۸۱ در افغانستان تکرار شد. ارتش شوروی به درخواست "کمیته‌های انقلابی" سه نفره ی قلابی به رهبری یانوش کادار در بوداپست، به نام کارگران و دهقانان، مجارستان را اشغال کرد. کمیته مشابهی به رهبری هوزاک در پراگ و بیرک کارمل در کابل به نام خلق افغانستان، زیر پوشش میان تهی "انترناسیونالیزم پرولتاری"، تمامیت ارضی و حاکمیت ملی این کشورها را با مداخله نظامی خشن خدشه‌دار کرد.

## دو مفهوم از یک مقوله در دو شرایط

نکته ظریفی وجود دارد که عنایت به آن در رابطه با بحث ما و در مورد ایران، پراهمیت است. منظورم توجه به تفاوت اساسی است که در مضمون اصل "حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خویش" هنگام بررسی نقش جایگاه آن در مورد کشورهای مستقل و کشورهای وابسته و مستعمرات، وجود دارد. در کشورهای مستقل، این اصل به معنی شناسایی حق مردم در انتخاب حکومت دلخواه خود و تعیین شکل دولت (Etat) مطلوب خویش است. به عبارت دیگر، این اصل در مورد این کشورها، با امر دموکراسی و استقرار "حاکمیت ملت" پیوند می‌خورد و در رابطه مستقیم با آن قرار دارد و با چنین رسالتی است که معنا و مفهوم می‌یابد.

در کشورهای مستقل، اصل "حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خویش" به معنی کسب استقلال سیاسی و تامین استقلال و حاکمیت ملی (sovereigneté nationale) نیست؛ زیرا این امر قبلاً تحصیل شده است. به طور مثال هنگام انقلاب کبیر فرانسه، ملت فرانسه مدتها پیش، تکوین یافته و شکل گرفته بود. ولی هنوز، پادشاهی مطلقه در راس دولت قرار داشت. در چنین شرایطی، اصل "حق ملت در تعیین سرنوشت خویش"، مضمون و هدف رهایی بخش نداشت. بلکه به معنی "حق ملت فرانسه" برای برقراری حاکمیت ملت از مسیر دموکراسی بود. توده‌ی مردم با به روال متداول آن ایام؛ طبقه‌ی سوم که به مجموعه‌ی بورژوازی متوسط و کارگران و پیشه‌وران و دهقانان اطلاق می‌شد با شعار "حق تعیین

سرنوشت ملت" و فریاد زنده باد ملت با استبداد سلطنتی و اشرافیت جنگیدند و حاکمیت ملت و تشکیل دولت ملی را بر موازین دموکراسی برقرار کردند. ملت سرنوشت خویش را به دست گرفت. از این هنگام، اصطلاح "دولت - ملت" (stat-Nation)، به معنی حاکمیت ملت وارد فرهنگ سیاسی جهانی شد. یعنی نظام سیاسی‌ای که در آن، منشاء همه‌ی قدرت‌ها ناشی از ملت است.

ملاحظه می‌شود که در این حالات، یعنی هر جا که ملت و دولت و کشور مستقلی وجود دارد، ولی دولت هنوز نماینده‌ی منتخب مردم نیست، مثلاً "موروثی" است یا "منشاء الهی" دارد، اصل "حق ملت در تعیین سرنوشت خویش"، مضمون و مفهوم دموکراسی و حاکمیت ملت است نه چیز دیگر.

در ایران نیز مسئله از همین قرار است؛ زیرا ایران کشور مستقلی بوده و هست. این امر، فارغ از نوع حکومت بر سرکار است. به همین علت در انقلاب مشروطیت نیز کلمه‌ی ملت و توده‌ی مردم، از هر قشر و طبقه با معنا و مفهوم یکسانی به کار برده می‌شد. توده‌ی مردمی که در

**در کشورهای مستقل، اصل حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خویش به معنی کسب استقلال سیاسی و تامین استقلال و حاکمیت ملی نیست؛ زیرا این امر قبلاً تحصیل شده است. به طور مثال هنگام انقلاب کبیر فرانسه، ملت فرانسه مدتها پیش، تکوین یافته و شکل گرفته بود ولی هنوز، پادشاهی مطلقه در راس دولت قرار داشت. در چنین شرایطی، اصل حق ملت در تعیین سرنوشت خویش، مضمون و هدف**

**رهایی بخش نداشت. بلکه به معنی حق ملت فرانسه برای برقراری حاکمیت ملت از مسیر دموکراسی بود. انطباق اصل حق ملت در تعیین سرنوشت خویش با واقعیت ایران، مفهومی جز استقرار دموکراسی و تامین حاکمیت ملت واحد ایران در تمامیت آن ندارد. به عبارت دیگر، مقصود برپایی حکومت و دولت برخاسته از اراده ملت ایران در تمامیت آن است نه تک تک اقوام و اقلیت‌های متشکله آن.**

رویارویی و چالش با دولت مستبد و شاه مطلق‌العنان قرار داشتند. هدف اصلی انقلاب مشروطیت نیز استقرار دموکراسی و حکومت مشروطه بود نه کسب استقلال ملی. انقلاب مشروطیت، یک جنبش دموکراتیک بود نه یک جنبش رهایی‌بخش ملی نظیر اندونزی و الجزایر و ویتنام. در کشورهای اخیر، هدف تشکیل دولت‌های خودی و ملی فارغ از ماهیت ژریمی بوده است که باید روی کار می‌آمد. جنبش‌های رهایی‌بخش در این سه کشور به سه نوع حکومت و رژیم سیاسی متفاوت منجر شد.

در کشورهای تحت انقیاد خارجی و مستعمره‌ها، اصل "حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خویش" یا "اصل ملیت‌ها، یعنی هر ملت یک دولت"، اساساً مضمون رهایی از قید خارجی داشته و دارد و هدف مستقیم و غایی آن کسب استقلال، تامین حاکمیت ملی (sovereigneté nationale) و تشکیل دولت مستقل خودی بوده است، نه حاکمیت ملت. زیرا بدو باید کشور و دولت حاکم خودی وجود داشته باشد تا برای استقرار دموکراسی در آن و تامین حاکمیت ملت تلاش ورزید.

حال این پرسش اساسی پیش می‌آید: در میث ملی و در کوشش برای انطباق اصل "حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خویش"، جای ایران در کجاست؟ آیا جزو کشورهای نوع اول است یا نوع دوم؟ به عبارت دیگر، مضمون واقعی این اصل در انطباق با ایران، آیا عبارت از حق ملت ایران در تمامیت و یکپارچگی آن در تعیین شیوه‌ی کشورداری و انتخاب دولت مطلوب خود با استفاده از ابزارها و موازین دموکراسی است؟ یا برعکس، آن گونه که برخی مدعی‌اند، مضمون اصلی آن همان جنبش رهایی‌بخش "ملت‌های" ساکن ایران است که در "قید اسارت" به سر می‌برند و هدف شان

تشکیل دولت‌های مستقل ملی به تعداد مدعیان آن است؟ توجه به این امر و ارزیابی درست از واقعیت ایران در تدوین مشی و سیاست گذاری، اهمیت بسیار دارد و سرنوشت ساز است. زیرا با مسئله حساس حاکمیت ملی و تمامیت ارضی ایران که موضوع مورد علاقه مردم ایران است، ارتباط تنگاتنگ دارد.

اگر ایران جزو کشورهای نوع اول است که به اعتقاد راسخ من چنین است؛ در این صورت، انطباق اصل "حق ملت در تعیین سرنوشت خویش" با واقعیت ایران، مفهومی جز استقرار دموکراسی و تامین حاکمیت ملت واحد ایران در تمامیت آن ندارد. به عبارت دیگر، مقصود برپایی حکومت و دولت برخاسته از اراده ملت ایران در تمامیت آن است نه تک تک اقوام و اقلیت‌های متشکله آن. به این ترتیب، هر خواستی از جمله خودگردانی یا راه‌حل انجمن‌های ایالتی و یا هر طرح دیگر کشورمداری، جزو خواست‌های دموکراتیک‌اند نه ملی. به همین ترتیب است رفع مضیقه‌ها از جمله در زمینه فرهنگی و آموزش زبان مادری و امثال آن‌ها. این گونه خواست‌ها ربطی به اصل "حق ملت در تعیین سرنوشت خویش" ندارد. بلکه مطالباتی دموکراتیک هستند که در چارچوب دموکراسی و رعایت موازین و منشور حقوق بشر قرار دارند و بر مبنای آن‌ها قابل حل‌اند.

روابط اقوام با یکدیگر در ایران سرنوشت تاریخی و زندگی مشترک طولانی آن‌ها با وضع کشورهایی که مناسبات مستعمراتی میان آن‌ها برقرار بوده است، کاملاً متفاوت است. وضعیت آن‌ها و مناسبات شان با کشور و دولت سلطه‌گر حاصل قهر و جنگ‌های سلطه‌گرایانه‌ی استعماری و الحاق به جبر است. تاریخ و لحظه‌ی این جنگ‌ها و الحاق و زیر سلطه قرار گرفتن آن‌ها به دقت ضبط در تاریخ است. در تاریخ ایران، جست‌وجوی چنین مناسباتی میان اقوام ساکن آن کار بس بیهوده و آب در هاون کوبیدن است. از سوی دیگر، مقایسه مناسبات اقوام ایرانی تشکیل‌دهنده ی ملت ایران با یکدیگر با وضعیت و زندگی تصنعی کشورهای چندملتی نظیر یوگسلاوی و چکسلواکی و امثال آن‌ها که واقعاً تاریخ و سرنوشت مشترکی با هم نداشته و دست‌پخت دولت‌های بزرگ پس از جنگ جهانی اول‌اند، نادرست و قیاس مع‌الفارق است.

سرگذشت پرماجرایی تلاش مردم ایران برای حراست از مرز و بوم میهن ما، تاریخی به مراتب قدیمی‌تر و طولانی‌تر از تاریخ دموکراسی نیم‌بند و زودگذر در کشور ما دارد. هنوز دموکراسی را به دست نیاورده، به نام آن تمامیت ارضی ایران را به مخاطره نیندازیم و بدل و بخشش نکنیم. دوستانی که به این مسئله از راه دموکراسی و به اتکای تمهید ما به محترم‌شمردن نظر مردم نزدیک می‌شوند، در نظر نمی‌گیرند که ما همان قدر که به رعایت دموکراسی، یعنی حاکمیت ملت متعهد هستیم، به مراتب در برابر استقلال و حاکمیت ملی و به طریق اولی نسبت به تمامیت ارضی ایران که تبلور خواست و اراده تمامی ایرانیان است، نیز مقیدیم.

من خود آذربایجانی‌ام و به هویت آذری‌ام افتخار دارم. ولی مثل هر ایرانی از هر قوم و تبار به ملت ایران تعلق دارم و حراست از استقلال و تمامیت ارضی ایران را وظیفه خود می‌دانم. زیرا باید ایرانی باشد تا در چارچوب آن برای تحقق آزادی و دموکراسی به تلاش برخیزیم و عدالت و برابری را برقرار سازیم و به میمنت دموکراسی، خواست‌های دموکراتیک خود از جمله خواست‌های دموکراتیک اقوام ساکن ایران را، طرح و به تأیید عموم ملت ایران برسانیم. ضرورت تأکید بر پیوند دموکراسی با استقلال ملی و هر دو آن‌ها با عدالت اجتماعی در همین است. زیرا آرمان ما، رفاه و آسایش و ترقی و تعالی یکایک مولفه‌های قومی تشکیل‌دهنده‌ی ملت ایران در یک کشور مستقل و حاکم بر سرنوشت خویش در پرتو آزادی‌ها و دموکراسی است.

منابع نزد نشریه موجود است علاقمندان می‌توانند در **تارنگار نشریه نیز آن‌ها را ببینند**



# در گذشت استاد شیدا، شاعر و نویسندehای ملی

چندی پیش استاد یحیی شیدا شاعر، ادیب، روزنامه‌نگار و نویسنده ملی و وطن‌دوست تبریزی و یار دیرین استاد شهریار، بر اثر کهولت سن در منزل شخصی خودش در تبریز درگذشت. استاد شیدا در سال ۱۳۰۳ هجری شمسی در تبریز دیده به جهان گشود، پدرش مرحوم حسن یوزباشی چرندابی از مجاهدان مشروطه و از محله چرنداب تبریز بود. استاد شیدا، مدتی در مدرسه طالبیه تبریز رشته علوم دینی را تحصیل کرد و به زبان‌های آلمانی، عربی، ترکی و فارسی آشنایی کامل داشت.

از آثار و تالیفات وی می‌توان فرآورده‌ها، در زوایای تاریخ نثر، تلواسه‌ها، قصاید، غزلیات، پسرخان (رمان)، دریای متلاطم، جنایات زن یا شاهکارهای طبیعت (در زوایای ادبیات)، ادبیات اوجاگی در سه جلد، اودلار وطنی، اودلی سوزلر، اون جزوه و میرزا علی معجزین یا پیلما میش شعر لری اشاره کرد. آن چه در پی می‌آید خلاصه‌ای از گفتگوی روزنامه امین با استاد شیدا است که توسط حسن سامع نصایح پیش از نوروز سال ۹۰ انجام شده است.

\*\*\*\*\*

لطفاً از آغازین روزهای شروع روزنامه نگاری خود برای ما صحبت کنید.

من از سال ۱۳۲۷ روزنامه نگاری را شروع کردم. روزنامه‌های مختلف کار کرده‌ام و همیشه نیز به عنوان سردبیر در آن روزنامه‌ها مشغول بوده‌ام. مقالاتی که نوشته‌ام یا تاریخی بوده است، یا اجتماعی. از سال ۱۳۱۹ نیز سرودن شعر را آغاز کرده‌ام. در این سال‌های طولانی انجمن‌های ادبی فراوانی را به عنوان دبیر و سرپرست اداره کرده‌ام. یک زمانی نیز در اداره رادیو تبریز به عنوان نویسنده مشغول کار شدم و هر روز برای برنامه "آخشم گوروشی" مطلب می‌نوشتم. کتاب‌هایی که تا کنون از من منتشر شده است، نزدیک به ۱۷ جلد است و در این کتاب‌ها سعی کرده‌ام به زبان مادری‌ام اعتنا و توجه بیشتری کنم. می‌توانید نام روزنامه‌هایی را که در آن کار کرده‌اید، ذکر کنید.

آذر مرد، چکاو، اخبار روز، مهد آزادی، در این روزنامه‌ها به صورت مستقل کار کرده‌ام و برای روزنامه‌ها در سطح ملی نیز مقالاتی می‌نوشتم. به هیچ کددام از مکتب‌های سیاسی گرایش نداشته‌ام مگر جبهه ملی و در این زمینه و به خاطر طرفداری از مصدق زندانی شده و فشارها کشیده‌ام. چند بار هم فراری شده و پنهانی زندگی کرده‌ام.

درباره زندانی شدن خود توضیحاتی دهید. یک بار در سال ۱۳۲۶ و بار دیگر در ۱۳۳۳ به اتهام طرفداری از مصدق و ضد شاه بودن دستگیر شدم. در آن زمان زندان فعلی تبریز وجود نداشت و زندان در اداره صائب جنب گذرنامه فعلی بود. به ما می‌گفتند "آدم‌های مصدق" هستید. حالا هم حاضر هستم به خاطر مصدق زندانی شوم.

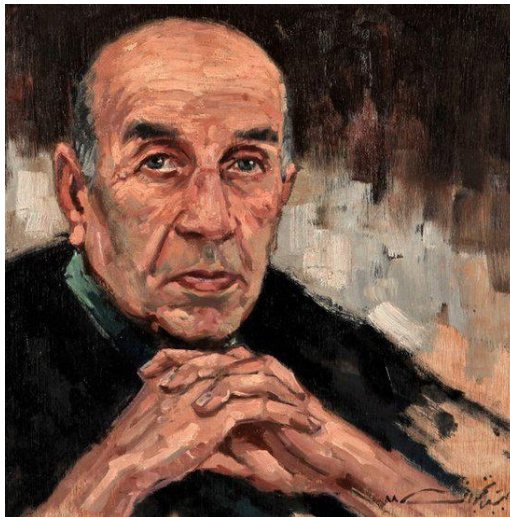
چه مدت در زندان بودید؟

آن موقع حکومت نظامی بود و فرمانداری نظامی در شهرها حکومت می‌کرد که طبق ماده پنج قانون مصوب خودشان می‌توانستند یک نفر را بدون دلیل و محاکمه بگیرند و زندانی کنند و چند ماه هم بدون دلیل در زندان نگه دارند. ما هم به این سرنوشت دچار شده بودیم. آن موقع ساواک نبود و از شکنجه چندان خبری نبود. به جای ساواک رکن ۲ ارتش انجام وظیفه می‌کرد.

به نظر شما عامل شکست نهضت ملی شدن صنعت نفت چه بود؟

مصدق یک فرد ملی بود و ملی زیست. الان نیز خوشبختانه در صدا و سیما به دیده احترام به او می‌نگرند. او به انگلیسی‌ها تعظیم نکرد، اگر به آنان باج می‌داد، همه چیز را در

اختیار او می‌گذاشتند. او واقعا یک ملی‌گرا بود. حتی وقتی به دیوان لاهه رفت، اجازه نداد از پول بیت المال برای دادگاه هزینه کنند. پول دادگاه را خودش پرداخت کرد. هیچ خیانتی نکرد. هیچ کس نمی‌تواند یک خیانت از او ثابت کند. در هر قرن کمتر چنین شخصیت و شخصیت‌هایی پیدا می‌شود. این افراد نادر هستند. همانند امیر کبیر، قائم مقام، مصدق و امام خمینی. به قول خیام: "به هر الفی الف قدی برآید." یعنی در هر هزارسال یک الف قامت به میدان می‌آید. اینها توانستند به رژیم تکانی بدهند و مسیر را



عوض کنند به همین خاطر قابل احترام هستند.

در زمان رژیم پهلوی فضای روزنامه نگاری چگونه بود؟ پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ فضا بسته شد. قبل از آن فضای سیاسی ملایم بود روزنامه‌ها نیز نسبتاً از آزادی برخوردار بودند؛ وقتی هم ساواک تشکیل شد، به جای فضای آزاد شکنجه و زندان جایگزین شد.

بهترین روزنامه رژیم گذشته در آذربایجان کدام روزنامه بود؟

"آذر مرد" بهترین روزنامه بود. مصدق، محمد اشرف گنجهای مدیر این روزنامه را با عبارت "فرزند عزیزم" خطاب می‌کرد. او از جمله مبارزان سرشناس بود. محمد مسعود مدیر مسوول روزنامه "مرد امروز" هم از نویسندگان این روزنامه بود که با امضای مستعار "برلیان" در آن مقاله می‌نوشت. اشرف گنجهای سخنران خوبی هم بود. قلم بسیار توانایی داشت و روزنامه‌اش خیلی معتبر بود. "آذر مرد" هر

- عید نوروز یکی از آن سنت‌های قدیمی است که به یکصد، دویست سال اخیر مربوط نیست، بلکه سابقه آن به یک هزار دو هزار سال پیش باز می‌گردد. نوروز و آداب و رسوم آن از جمله چهارشنبه سوری جزو بقایای ملی ما است.

- همه شاعران بزرگ ایران را دوست دارم. ولی بیشتر اشعار سعدی ورد زبانم است. اخلاقیات سعدی چیز دیگری است.

- به ما می‌گفتند "آدم‌های مصدق" هستید حالا هم حاضر هستم به خاطر مصدق زندانی شوم. مصدق یک فرد ملی بود و ملی زیست. الان نیز خوشبختانه در صدا و سیما به دیده احترام به او می‌نگرند. او به انگلیسی‌ها تعظیم نکرد، اگر به آنان باج می‌داد، همه چیز را در اختیار او می‌گذاشتند. او واقعا یک ملی‌گرا بود. حتی وقتی به دیوان لاهه رفت، اجازه نداد از پول بیت المال برای دادگاه هزینه کنند پول دادگاه را خودش پرداخت کرد. هیچ خیانتی نکرد. در هر قرن کمتر چنین شخصیت‌هایی پیدا می‌شود. این افراد نادر هستند همانند امیر کبیر، قائم مقام، مصدق و امام خمینی.

روز در چهار صفحه منتشر می‌شد.

به غیر از "آذر مرد" چه روزنامه‌هایی در تبریز منتشر می‌شدند؟

چکاو، اخبار روز و اختر شمال روزنامه‌هایی بودند که طرفدار جبهه ملی بودند و روزنامه نگاران هوادار دکتر مصدق در این روزنامه‌ها علیه شاه مطلب می‌نوشتند. من هم همیشه در این روزنامه‌ها مقاله می‌نوشتم. روزنامه آذربادگان به مدیریت محمد دهبیم و پیام آذربایجان به مدیریت محمد علی علامی طرفدار حکومت بودند. دهبیم رئیس جمعیت فداکاران آذربایجان بود. خواننده آذر مرد بیشتر از همه روزنامه‌ها بود، ده سال مداوم منتشر شد.

تیراژ روزنامه آذر مرد چقدر بود؟

خیلی کم بود. پنج هزار نسخه در روز منتشر می‌شد. بقیه روزنامه‌ها تیراژشان ۲۰۰ الی ۳۰۰ نسخه بودند.

پس از این که آذر مرد تعطیل شد، چه کار کردید؟

پس از کودتا شاه دستور داد که در هر استان فقط یک روزنامه منتشر شود. تمام روزنامه‌ها در تبریز تعطیل و کارکنان آنجا باز خرید شدند. فقط روزنامه آذربادگان که طرفدار شاه بود، منتشر می‌شد. من هم به رادیو تبریز رفتم و در آن جا مقالات ادبی می‌نوشتم.

شما سبک کار کدام یک از روزنامه‌نگاران گذشته را می‌پسندید؟

علی دشتی، دهخدا، اعتصام الملک (پدر پروین اعتصامی)، خلیلی (مدیر روزنامه اقدام) چون همه آن‌ها خیلی باسواد بودند. مخصوصاً خلیلی که شاهنامه فردوسی را کلاً به عربی به نظم درآورده بود و من چون عربی‌ام خیلی خوب بود از این شخص خیلی خوشم می‌آمد.

در حال حاضر مشغول نگارش کدام کتاب هستید؟

تا سال گذشته ۱۷ جلد کتاب منتشر کرده بودم که آخرین آنها "ادبیات اوجاگی" در سه جلد به چاپ رسید. تا یک ماه دیگر سه جلد جدید که تحقیق در احوال "ملا جواد مذهب" است، منتشر خواهد شد. همچنین گزیده‌ای از اشعار دیوان ترکی‌ام هم تا یک ماه آینده به بازار خواهد آمد.

یادتان هست تا به حال چند هزار بیت سروده‌اید؟

شیدا: تقریباً ۱۵ هزار بیت فارسی و ۲۰ هزار بیت ترکی.

به کدام شاعر علاقه بیشتری دارید؟

همه شاعران بزرگ ایران را دوست دارم. ولی بیشتر اشعار سعدی ورد زبانم است. اخلاقیات سعدی چیز دیگری است.

درباره نوروز چه نظری دارید؟

عید نوروز یکی از آن سنت‌های قدیمی است که به یکصد، دویست سال اخیر مربوط نیست، بلکه سابقه آن به یک هزار دو هزار سال پیش باز می‌گردد. نوروز به دلیل آن که هر چیزی در آن تازه می‌شود، خیلی زیباست. خاک، آدم، خانه، درخت تازه می‌شود. فصل رویش است. در بیشتر کشورهای شرقی و آسیایی این مراسم برگزار می‌شود منتهی با تفاوت‌هایی. نوروز و آداب و رسوم آن از جمله چهارشنبه سوری جزو بقایای ملی ما است.

گفتگویمان را با خاطرات شما از استاد شهریار به پایان برسانیم.

متأسفانه در حال حاضر هر کس صحبت می‌کند ادعا می‌کند با استاد شهریار زیسته است بنابراین من خودم خجالت می‌کشم در این زمینه حرفی بزنم. اما من واقعا این آقایان را یک بار در کنار شهریار ندیده‌ام. من نمی‌گویم همیشه با شهریار بوده‌ام اما خیلی با هم دوست بوده‌ایم رفت و آمد زیادی داشتیم. اولین اشعار ترکی‌اش را من چاپ کردم. آدم خوبی بود واقعا شاعر بود. از شاعران بسیار خوب بود. علاوه بر همه‌ی اینها او یک مسلمان و مومن واقعی هم بود.

## با ابلاغ شورای عالی انقلاب فرهنگی تدریس زبان‌های محلی در دانشگاه‌ها

دبیر شورای عالی انقلاب فرهنگی با اشاره تأیید تدریس زبان‌های محلی در دانشگاه‌ها گفت: دانشگاه‌ها می‌توانند دو واحد اختیاری برای آموزش زبان‌های محلی داشته باشند. دکتر محمدرضا مخبردزفولی در گفتگو با خبرنگار مهر افزود: تدریس زبان‌های محلی از جمله زبان‌های کردی و آذری به صورت دو واحد اختیاری در چهارچوب مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی به دانشگاه‌ها ابلاغ شده است و هیچ مانعی برای اجرای آن وجود ندارد. دانشگاه‌ها باید برنامه خود را برای تدریس این دو واحد ارائه بدهند و سپس آن را با نظارت فرهنگستان زبان و ادب فارسی اجرایی کنند. شورای عالی انقلاب فرهنگی در جلسه شماره ۶۴۴ خود در تاریخ ۵ خرداد سال ۸۸ ماده واحده «اختصاص و پیش‌بینی دو واحد درس زبان و ادبیات مربوط به زبان‌ها و گویش‌های محلی و بومی برای تدریس در دانشگاه‌های مرکز استانهای ذریبط» را به تصویب رساند. بر اساس این ماده واحده «در اجرای اصل پانزدهم قانون اساسی و به منظور صیانت از اجزاء ارزشمند فرهنگ و تمدن

ایران اسلامی و تقویت بنیان‌های مقوم این فرهنگ به وزارت علوم، تحقیقات و فناوری و بهداشت، درمان و آموزش پزشکی و دانشگاه آزاد اسلامی اجازه داده می‌شود که دو واحد درسی زبان و ادبیات مربوط به زبان‌ها و گویش‌های بومی و محلی کشور مانند آذری، کردی، بلوچی و ترکمن در دانشگاه‌های مرکز استانهای ذریبط به صورت اختیاری ارائه و تدریس شود.

تبصره ۱- تهیه متون و تربیت مدرسان مورد نیاز طبق برنامه‌ای خواهد بود که به تصویب کمیته فرهنگ و تمدن ایران و اسلام شورای عالی انقلاب فرهنگی می‌رسد.

تبصره ۲- تشخیص زبان‌ها و گویش‌های مشمول این ماده واحده، برعهده فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی خواهد بود. هم‌اکنون دولت نیز مصوبه آموزش زبان‌های محلی و قومیتی را در برخی از دانشگاه‌های این کشور را ابلاغ کرده است. مطابق اصل پانزدهم قانون اساسی ایران، زبان و خط رسمی و مشترک مردم ایران فارسی است. اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی باید با این زبان و خط باشد ولی استفاده از زبانهای محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات آنها در مدارس، در کنار زبان فارسی آزاد است.



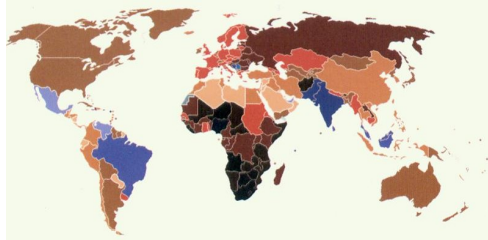
## فدرالیسم در جهان سوم

فدرالیسم از آن دست مفاهیم سیاسی است که علی‌رغم استفاده مکرر در ادبیات سیاسی ایران و حتی طرح آن در برنامه انتخاباتی یکی از نامزدهای ریاست جمهوری کمتر مورد کنکاش و بررسی دقیق و علمی قرار گرفته است؛ به واقع می‌توان گفت آن چه تاکنون از فدرالیسم شنیده و خوانده‌ایم در قیاس با حساسیت و اهمیت طرح آن هیچ است عدم شناخت صحیح و منطقی این موضوع موجب شده تا مجموعه‌ای از پندارهای نادرست نیز پیرامون آن شکل گیرد. محمدرضا خوبروی پاک از معدود صاحب‌نظران فدرالیسم است که تاکنون چندین اثر و مقاله از وی پیرامون فدرالیسم، خودگردانی و اقلیتها منتشر شده است. آخرین اثر خوبروی پاک که مفصل‌ترین آنها نیز تلقی می‌شود فدرالیسم در جهان سوم نام دارد که سال ۸۹ توسط نشر هزار و در دو جلد منتشر شده است. نویسنده در این اثر به بررسی ساختار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و پیشینه تاریخی پانزده کشور فدرال جهان از مجموع بیست و پنج کشوری که نظام سیاسی آنها بر پایه فدرالیسم سامان یافته، پرداخته است. «فدرالیسم در جهان سوم» مشتمل بر یک پیشگفتار و پانزده بخش است که هر یک از این بخش‌ها به معرفی یک کشور می‌پردازد، در پایان نیز نمایه و کتابشناسی نویسنده گنجانده شده است. در بخش معرفی و بررسی کشورها نویسنده ضمن معرفی اجمالی هر کشور، پیشینه تاریخی و زمینه‌ها و بسترهای سیاسی و اجتماعی شکل‌گیری نظام فدرال را توضیح داده و سپس ساختار حقوقی و نسبت نظام فدرال با حکومت مرکزی و تفکیک قوا را تبیین نموده و در پایان به نتیجه‌گیری پرداخته است؛ به فراخور وضعیت تاریخی، جغرافیایی و اقتصادی هر کشور نیز مباحث مرتبط بررسی شده است.

سنجیده‌ای بتواند خواننده را با موقعیت ویژه و خاص این جوامع آشنا سازد؛ جلوه‌ای از این تلاش ستودنی را می‌توان در کتابنامه جداگانه هر بخش و مراجعه به منابع گوناگون برای آن مشاهده کرد. آنچه‌ای که بررسی خوبروی پاک نشان می‌دهد تقریباً عموم این کشورها در نتیجه سلسله تحولات سیاسی و اجتماعی گسترده و دامنه‌داری که گاه نیز بسیار خونبار بوده است به این نتیجه رسیده‌اند که می‌بایست یک ساختار غیرمتمرکز را برگزینند هر چند این بررسی نشان می‌دهد که حتی نظام فدرال نیز نتوانسته است نقطه پایانی بر این چالش‌ها باشد همچنان که در هندوستان درگیری‌های میان مسلمانان و هندوها که در برهه‌ای پانصد هزار نفر کشته بر جای گذاشته هم‌اکنون نیز در این دو کشور قربانی می‌گیرد و نظام فدرال نتوانسته پایان این چالش باشد. یوگسلاوی سابق و تجزیه آن به صربستان و مونته‌نگرو، کرواسی، مقدونیه و بوسنی هرزیگووینا نیز برآمده از یک تجربه خونبار از عدم حسن همجواری اقوام و مذاهب بوده‌اند.

نویسنده در زمینه هند و پاکستان و نیجریه و به گونه‌ای دیگر آفریقای جنوبی نشان می‌دهد که این چالش نتیجه سیاست‌های استعماری بریتانیا طی ۲۵۰ سال استعمار شبه قاره و نزدیک یک قرن در نیجریه است که به عمد با ایجاد، پرورش و شعله‌ور کردن اختلافات قومی، نژادی و

## فدرالیسم در جهان سوم



محمدرضا خوبروی پاک

مذهبی سلطه خود را بر این سرزمین‌ها استحکام بخشید و از آن بهره برد. نکته مهم پیرامون عموم این کشورها، نوبنیاد بودن و عدم برخورداری از سابقه تاریخی و برپایی مرزهای سیاسی شان توسط استعمارگران و قدرت‌های جهانی است که عموماً موجب شده تا جوامع انسانی که هیچ سابقه و پیوند مشترک فرهنگی و تاریخی با هم ندارند در کنار هم قرار گیرند؛ توسعه نیافتگی و حاکم بودن روابط قبیله‌ای و تفاوت‌های مذهبی و وجود گروه‌ها و طبقات قدرت‌طلب و ستیزه‌جو نیز بر بغرنجی این شرایط می‌افزاید تا به طور مثال کشور نیجریه طی تنها چند دهه از یک کشور با سه ایالت تبدیل به دولتی با ۳۶ ایالت شود و هنوز نیز نتواند بر مشکل گروه‌های ستیزه‌جو که در صدد دستیابی به کنترل یکی از این ایالت‌ها و یا تجزیه بیشتر آنها هستند فائق آید، در واقع تجزیه نیجریه طمع رهبران محلی جوامع کوچک را بیش از پیش برای منازعه برانگیخته است. برخلاف اکثر این تجربه‌های تلخ از فدرالیسم موارد دیگری نیز هستند که می‌توان آنها را تجربه‌هایی موفق دانست اما تفاوت عمده این تجربه‌های موفق را باید «طبیعی بودن» آنها دانست آن چنان که نویسنده نشان می‌دهد بخشی از این کشورها نظیر مالزی، سنت کیتس و نویس، میکرونزی و جزایر کومور به واسطه موقعیت جغرافیایی و عدم وحدت سرزمینی ناگزیر از برگزیدن این شیوه حکومتی هستند؛ یا گروهی دیگر نیز که بیش از همه معنای لغوی فدرال یعنی «اتحاد» و «متحد شدن» را نشان می‌دهند مجموعه‌ای از دولتک‌های جدا از هم بوده‌اند که با پیوستن به یکدیگر تشکیل حکومتی واحد را داده‌اند که در این کتاب امارات متحده عربی و آرژانتین از آن جمله هستند و ایالات متحده آمریکا، آلمان و سوئیس را نیز می‌توان مشابه‌های جهان اولی آن دانست. اشتباه و پندار متداول در زمینه فدرالیسم مترداف و یا ملازم دانستن آن با دموکراسی و پیشرفت است که مطالعه این اثر به خواننده نشان می‌دهد که نه تنها لزوماً این چنین نیست و فدرالیسم نمی‌تواند مشکلی را از جوامع حل کند بلکه به تجربه روشن می‌کند که فدرالیسم قومی بدترین و ناکارآمدترین شکل آن است که بر چالش و منازعه افزوده و از پیشرفت و ترقی بازمی‌دارد.